

نثر شیوای فارسی در خدمت قرآن*

نگاهی به شیوه تصحیح کتاب ترجمه و قصه‌های قرآن برگرفته از تفسیر سورآبادی

• دکتر محمدغلامرضایی^۱

• اکرم‌السادات حاجی سیدآقایی^۲

ترجمه و قصه‌های قرآن؛ ابوبکر عتیق نیشابوری؛ به اهتمام یحیی مهدوی دامغانی و مهدی بیانی؛ انتشارات دانشگاه تهران.

کهن‌ترین ترجمه‌ها و تفسیرهای بازمانده از قرآن کریم به زبان فارسی مربوط به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است. این کتاب‌ها از جهات مختلف حائز اهمیت بسیارند. جنبه‌ای از اهمیت این کتب، اشتغال آنها بر بسیاری از لغات و ترکیبات نادر و کهن فارسی است؛ ضمن آن که ردپای لهجه مفسر یا مترجم یا کاتب همراه با اختصاصات زبانی ویژه‌ای در این متون دیده می‌شود. بعضی از مصححان به سبب ناآشنایی با پاره‌ای این خصوصیات، بعضی لغات را، به گمان نادرستی، در حاشیه جای داده و در متن واژه‌ای دیگر را قرار داده‌اند. از جمله این متون «ترجمه و قصه‌های قرآن» است که تلخیص مخصوصی است از تفسیر ابوبکر عتیق معروف به سورآبادی. کار استنساخ آن را در سال ۵۸۴ ق محمدبن علی بن محمدبن علی النیسابوری الیثی به پایان رسانده است. کاتب و ناسخ آن به احتمال قوی همان فراهم آورنده و تلخیص‌کننده آن است. ترجمه و قصه‌های قرآن (از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام) به سعی و اهتمام دو استاد درگذشته یحیی مهدوی و مهدی بیانی در دو جلد و در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی چاپ شده است. جلد اول چهار صفحه فهرست مندرجات و ۵۹۵ صفحه متن و جلد دوم ۸۳۲ صفحه متن و یک صفحه ترقیمه ناشر و دوازده صفحه فهرست مندرجات دارد. ضمن ارج نهادن به کوشش و زحمت مصححان دانشمند کتاب، در شناساندن این متن ارزشمند، می‌توان در مواردی، به روش

تصحیح کتاب ایراداتی وارد کرد. صرف‌نظر از بعضی غلط‌های چاپی که به متن راه یافته است موارد ایراد را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- بعضی واژه‌ها مشمول برخی تحولات آوایی شده است و مصححان به سبب در نظر نگرفتن آن تحولات، به اشتباه واژه را به حاشیه برده‌اند.

۲- تلفظ و کتابت و کاربرد برخی واژه‌ها، تحت تأثیر ریشه کهن آنها، با تلفظ و کتابت و کاربرد امروزی متفاوت است و به سبب بی‌توجهی به ریشه کهن، صورت صحیح آنها به حاشیه منتقل شده یا یکنواختی درباره آنها رعایت نشده است.

۳- بعضی بدخوانی‌ها یا غلط‌خوانی‌ها در نسخه به چشم می‌خورد.

۴- برخی توضیحات مصححان نادرست به نظر می‌رسد. گاهی نیز متن بدون توضیح تغییر داده شده است که البته آن تغییر نادرست است.

در این گفتار به ذکر نکاتی چند در باب این کتاب بسنده شده است. این نکته نیز شایان ذکر است که برای کشف قوانین حاکم بر برخی واژه‌های تحول‌یافته متن، از واژه‌های بعضی متون کهن دیگر - که قواعد آوایی یکسانی بر آنها و واژه‌های موردنظر حاکم بوده است - بهره گرفته شده است؛ بنابراین، بعضی از مباحث شرح و بسط بیشتری یافته است. اینک به توضیح نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

۱. واژه‌هایی که مشمول برخی تحولات آوایی شده است:

از جمله تحولات آوایی‌ای که در این متن دیده می‌شود حذف، اضافه، تخفیف، اشباع، قلب و ابدال است. در اینجا به بیان و توضیح مواردی می‌پردازیم که مشمول تحولات فوق شده و به حاشیه برده شده‌اند. روش ما این است که در ذیل هر فرآیند آوایی موارد مشمول را به ترتیب صفحه می‌آوریم. در ضمن علامت «م» در ابتدای جملات نشانه «متن اصلی» است که با قلم درشت و سیاه نمودن کلمه مورد بحث از سایر بخش‌های متمایز شده است، و علامت «ت» نشانه «متن تغییر داده شده» توسط مصحح است.

۱-۱. حذف

ج ۱، ص ۱۲، سطر ۱۷:

م: «پس سر واپریدند آن را و نزدیک بود که **نکردی**»^۳

ت: پس سروا پریدند آن را و نزدیک بود که نکردی.

برای حذف صامت d پس از صامت r علاوه بر همین متن در آثار معتبر و کهن ادبیات فارسی شواهدی می‌توان یافت. این واژه‌ها هویت‌های دستوری متفاوتی دارند نظیر: اسم، حاصل مصدر، صفت (فاعلی و مفعولی)، فعل، قید و واژه مرکب. مثال‌هایی که نگارنده یافته است، عبارتند از:

اسم

مرم به جای مردم: «صبر ده جزو بوده است، نه ایوب را و یکی مرم را.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵،

ص ۳۴۷۸، حاشیه، نسخه بدل «ن»، مربوط به ج ۲، ص ۱۰۹۴، س ۳):

مرما به جای مردمان در ترجمه حاشیرین^۴ (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۳۴، قرآن ۴۶)؛
مرمان به جای مردمان در ترجمه الناس (مقدمه فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی
شماره ۴، ص ۳۷)،

«بیم کن مرمان را از آن روز.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۵۵۶، حاشیه، نسخه بدل «لن»،
مربوط به ج ۲، ص ۱۲۴۳، سطر ۴).

حاصل مصدر

بژمرکی به جای پژمردگی، در ترجمه موت: «زنده کنیم بدان زمین را از پس بژمرکی آن»^۵
(ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۹۰۶)؛

خورکی به جای خوردگی (= خردگی): «علی گفت "کاشکی مرا مادر نزدی یا چون زادی
بخورکی بمردمی و حدیث دوزخ نشنیدی"» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۵۶۵، حاشیه، نسخه بدل
«قو»، مربوط به ج ۲، ص ۱۲۶۲، سطر ۲۰)؛

صفت فاعلی

روی گراننده به جای روی گرداننده در ترجمه مُعْرَضُونَ (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۸۷، قرآن ۹۱)؛
واگردنده به جای واگردنده، ترجمه منیب: «او چون برسد مردمان را زبانی او بلایی بخوانند
خداوندشان را واگردندگان باشند و سوی او.» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۱۴۴).

صفت مفعولی

توده کره در عبارت توده کره^۶ از بر یکدیگر به جای توده کرده در ترجمه مُتْرَاكِبًا (فرهنگنامه قرآنی،
ج ۳، ص ۱۳۰۲، قرآن ۴۹)؛

مرگان به جای مردگان، در ترجمه اموات: «و مگوئید آنها را که بکشند در راه خدای [عزوجل]
که مرگان‌اند.»^۷ (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۲۶) و نیز در ترجمه جاثمین: مرگان و به زمین
چفسندگان (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۰۰، قرآن ۱۱۱).

فعل

آورند به جای آوردند: «در آن وقت موسی علیه‌السلام قصد آن شهر کرد تا بنی‌اسرائیل را آنجا برد
ایشان عوج عنق را بروی موسی بیرون آورند موسی علیه‌السلام بنصرت خدای او را قهر کرد.»^۸ (ترجمه
و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۲۸۷)؛

«پسران شما را بسمل می‌کردند وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنان شما را در بندگی و بردگی می‌آورند»^۹
(نسفی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۸۲)؛

«الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و آنها که شکیبایی کردند، و بر پروردگار خویش اعتقاد به جای
آورند»^{۱۰} (همان، ص ۵۱۲)،

آوریت به جای آوردیت: «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا و مشکنیت سوگندان بعد آنک استواری
بجای آوریت»^{۱۱} (همان، ص ۵۲۲)؛

بازکرانند به جای بازگردانند: «روز قیامت بازکرانندشان»^{۱۲} به سوی او» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۷۹)؛

بیجاره کرده‌ایم به جای بیجارده کرده‌ایم^{۱۳}: در ترجمه اُعتَدْنَا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۱۸۲، قرآن ۸۴)؛
کرن به جای کردن در گشاده کردن و ناپیدا کردن: گشاده کرن^{۱۴}، به جای گشاده کردن، در ترجمه ترتیباً (همان، ج ۲، ص ۴۴۵، قرآن ۹۱)؛

ناپیدا کرن^{۱۵} به جای ناپیدا کردن، در ترجمه اَلغَرِق (المتحمد المروزی، ۱۳۶۱، ص ۵۰).
 حذف «دال» از مصدر «کردن» در لهجه عوام بخارا دیده می‌شود، دکتر رجایی در این باره می‌نویسد:
 «این حذف در لهجه عوام و به منظور اختصار صورت می‌گیرد یعنی استعمال کرن (Karan) به جای کردن و مصادر ترکیب یافته با آن چون بازی کرن (bâzi-karan) و خنده کرن (xanda-karan) و نظایر آنها. این دال (دال کردن) در انواع ماضی نیز حذف می‌شود» (رجائی، ۱۳۷۵، ص ۸۰)؛
نگرند به جای نگرند: «پرسیدند از او چون است کی مردمان عیبهاء (عیبهاء)، خویش دانند و با صواب نگرند»^{۱۶} (عثمانی، ۱۳۷۹، ص ۷۹).

قید

فرا به جای فردا: «لقمن گفت: ای خواجه تو ندانسته‌ای که امروز معصیت کاری فرا^{۱۷} بهشت نرویدی؟» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۸۳۹)؛
 گردگاه^{۱۸} به جای گردنگاه، در ترجمه مَصْرِفًا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۷۵، قرآن ۹۱).

واژه مرکب

هرو به جای هر دو: «بشری و یسار هرو جهد کردند یوسف را علیه السّلم برکشیدند.» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۴۳۰)؛

«این سورت به آخر عهد رسول آمد و آخر عمر او، و ابوطالب در ابتدای اسلام فرمان یافت این هرو^{۱۹} اتفاق است» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۰، ص ۵۷).

وجه مشترک در شواهدی که ذکر شد، این است که صامت دندان‌ی و انسدادی d پس از صامت لثوی و زنبشی r قرار گرفته و سپس حذف شده است. به نظر می‌رسد صامت r باعث حذف همخوان d شده باشد.

گفتنی است که تبدیل rd به r در زبان‌های کهن ایرانی نیز به چشم می‌خورد. گروه rd فارسی باستان در فارسی میانه ترفانی l و r شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، صص ۱۵ - ۱۶).

ج ۱، ص ۳۵، سطر آخر:

م: «بفرستاد خدای پیغامبران را مژگان دهندگان و بیم‌کنندگان»^{۲۰}
 ت: بفرستاد خدای پیغامبران را مژگان دهندگان و بیم‌کنندگان. تحول واژه مژدگان به مژگان سه بار در دو نسخه بدل «دستورالخوان» دیده می‌شود:
 البشّارة: مژگان (م: مژگان) دادن (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۱۰۵، حاشیه، نسخه بدل‌های «ب» و «د»);
 البشّر: مژگان دادن (همان، ج ۱، ص ۱۰۶، حاشیه، نسخه بدل‌های «ب» و «د»):

البُشور: مژگان دادن (همان، ج ۱، ص ۱۰۶، حاشیه، نسخه بدل‌های «ب» و «د»).

ج ۱، ص ۳۶، سطر ۱۶:

م: «می‌پرسند ترا از ما شکهمند»^{۲۱}

ت: می‌پرسند ترا از ماه شکهمند.

به کار رفتن «ما» به جای «ماه» صحیح است. در همین متن و بسیاری متون کهن دیگر حذف h پس از مصوت^{۲۲} (غالباً مصوت بلند) دیده می‌شود. در همین متن: بنا (= پنا) به جای پناه (ج ۱، ص ۴۷۷): را به جای راه (ج ۲، ص ۶۶۷); شبنکا به جای شبنگاه (= شبانگاه) (ج ۱، ص ۲۱۵); گرو (م: کرو) به جای گروه (ج ۱، ص ۱۷۲); ناکا به جای ناگاه (ج ۲، ص ۷۶۹); نکاوان به جای نگاه‌وان (ج ۱، ص ۵۳۸)^{۲۳}.

در سایر متون:

آنگا به جای آنگاه (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۲۴۴): تباکار به جای تباه‌کار (همان، ج ۳، ص ۱۳۹۸); جایگا به جای جایگاه (همان، ج ۳، ص ۱۴۰۸); گوا به جای گواه (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۷۱۱); ما، به جای ماه (همان، ج ۲، ص ۵۳۷); فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۶۷). ذکر این نکته لازم است که h محذوف، جزو صامت‌های اصلی کلمه است.

ج ۱، ص ۴۱، سطر ۵:

م: «بزه نبود بر شما [یعنی أولیاء المرأة] در آنچه ایشان کنند واتنهای خو از نیکوی»^{۲۴}.

ت: بزه نبود بر شما [یعنی أولیاء المرأة] در آنچه ایشان کنند وا تنهای خود از نیکوی.

کاربرد «خو» به جای «خود» علاوه بر آن که در متون کهن دیده می‌شود در گویش‌های کنونی نیز

به چشم می‌خورد:

«کوئی که خو نه بودند اندران» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۷۲۲)^{۲۵}؛

این ضمیر در گویش‌های گیلکی، لارستانی و لری بدین صورت دیده می‌شود:

گیلکی: خو (xu) (ستوده، ۱۳۳۲، ص ۹۴)؛

لارستانی: خت (xot) (اقتداری لارستانی، ۱۳۷۱، ص ۳۳۸) در فارسی: خودت؛

لری: خوت (xot) (ایزدپناه، ۱۳۸۱، ص ۹۲) در فارسی: خودت.

ج ۱، ص ۴۱، سطر ۱۴:

م: «وانبریده باشید [یعنی أولم تفرضوا] ایشا بازبریده‌ای»^{۲۶}

ت: وانبریده باشید [یعنی أولم تفرضوا] ایشان را باز بریده‌ای ...

به کار رفتن «ایشا» به جای ایشان درست است. درباره حذف n دکتر علی اشرف صادقی می‌نویسد:

«بعد از مصوت‌های بلند عنصر دندانی n به تدریج ضعیف و بعداً حذف شده، ولی ویژگی دماغی آن به مصوت قبل از خود منتقل شده است.» (ر. ک. صادقی، ۱۳۸۳، ص ۷) در صفحات دیگر این کتاب واژه-

های دیگری که مشمول این تحول آوایی شده‌اند و مصحح آنها را به حاشیه برده است، دیده می‌شود ما در اینجا آنها را به ترتیب الفبایی ذکر می‌کنیم:

آ به جای آن (ج ۱، ص ۲۵۲، ج ۲، صص ۹۹۲ و ۱۱۹۴) / آشیا به جای اَشیان (ج ۱، ص ۳۵۵)؛ /
 به جای ان (= آن) (ج ۱، صص ۵۱ و ۵۶۹، ج ۲، ص ۶۶۳) / ایسا به جای ایشان (ج ۱، ص ۷۹) / ایشا
 به جای ایشان (ج ۱، صص ۴۱، ۵۰، ۹۴، ۱۴۲، ۲۰۸) / بیرو به جای بیرون (ج ۲، ص ۶۲۹) / - شا به
 جای - شان (ج ۱، ص ۱۷۴) / ناخورش به جای نان خورش (ج ۲، ص ۶۸۶) / نانویسندکا به جای
 نانویسندگان (ج ۱، ص ۸۹).

یادآوری این نکته ضروری است که در این متن واژه‌هایی که مشمول این تحول شده‌اند و به حاشیه منتقل نشده‌اند، نیز دیده می‌شود:

ای جای به جای این جای (ج ۱، ص ۴۴۰) / پیشاروز به جای پیشان / روز (ج ۲، ص ۷۷۷) / شباروز
 به جای شبانروز (ج ۱، صص ۹، ۱۶۶، ۲۳۶، ۳۶۰، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۹۹، ...) / ناجوامردی به جای
 ناجوانمردی (ج ۲، ص ۸۴۰) / نگوسار به جای نگون سار (ج ۱، صص ۱۴۳، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۸۲، ۵۰۱، ...) /
 دربارهٔ افزودن «را» باید گفت در بسیاری از متون قدیم در کنار مفعول «را» دیده نمی‌شود در متن
 همین کتاب نیز به کرات دیده شده است. بنابراین، افزودن آن لزومی ندارد. اینک چند مثال از همین
 متن:

«گفتم یا مالک، درکات دوزخ بمن نمای» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۵۴) / «با نامه
 تازیان‌های فرستاد... تا عقل وی تجربت کند» (همان، ص ۵۹۲) / «چون کسری بکشتند ولایت شوریده
 گشت» (همان، ج ۲، ص ۸۲۹).

ج ۱، ص ۶۷، سطر آخر:

م: «پسر گفت من ده هزار زیادت بدهم و خواب پدر شوریده نکنم.»

ت: پسر گفت: من ده هزار زیادت بدهم و خواب پدر شوریده نکنم.

واژه «هزار» به صورت «هزا» در متون کهن فارسی دیده می‌شود و در گویش‌های زنده کنونی
 همچون تاتی و هرزنی و تالش لنکران با حذف I به شکل hazo کاربرد دارد.

«او لوا بر بام کعبه بزند و او را شصد هزا^{۳۷} پر باشد» (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۵۰)؛

«در یک ساعت هفتاد هزا^{۳۸} هلاک شدند» (برگردانی کهن از قرآن کریم، ص ۷).

ج ۱، ص ۹۸، سطر ۵:

م: «مخوید ربوا را افزونیها بر افزوده‌ها»^{۳۹}

ت: مخوید ربوا را افزونیها بر افزوده‌ها

واژه «مخوید» ظاهراً «مخوید» است. حذف صامت I از واژه «خورد» در برخی متون دیده شده

است:

بعضی واژه‌ها مشمول برخی تحولات آوایی شده است و مصححان به سبب در نظر

نگرفتن آن تحولات، به اشتباه واژه را به حاشیه برده‌اند.

«گفت: بار خدایا این درویش کجا رفت زمینش فرو برد یا گرگش بخود»^{۳۰} (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۵، ج ۱۸، ص ۲۳۶) / «من و او از آن دو نان یکی نیک بجای بخودیم»^{۳۱} و از یکی نیمه آن» (همان، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۲۳۲) / نُطعمُكُمْ: خودنی^{۳۲} می‌دهیم (فرهنگنامه قرآنی، ج ۴، ص ۱۵۲۳، قرآن ۸۰) / صَغِيرَةً: خود^{۳۳} (همان، ج ۳، ص ۹۳۲، قرآن ۵۶) / يَبْخُلُونَ: تنگ دلی کنند او خُورْد نگرشی کنند ۱۰، ... خودنگرشی و تنگ‌دلی کنند ۴۰ (همان، ج ۴، ص ۱۶۴۷، قرآن ۴۰) / «دید هفت گاو فربه که بخودند^{۳۴} شان هفت گاو لاغر.» (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۵۴).

ج ۱، ص ۱۴۶، سطر ۱۳:

م: «آن گاه که می‌بسگالند بشب آنچه نپسندند از گفتار»^{۳۵}

ت: آن گاه که می‌بسگالند بشب آنچه نپسندند از گفتار.

تحول آوایی که در «نپسندند» رخ داده است حذف صامت d است. صامت دندان‌ی d در بسیاری مواقع در کنار صامت n حذف می‌شود. به عبارت دیگر nd به n خلاصه می‌شود. می‌دانیم که صامت‌های d و n هر دو دندان‌ی هستند با این تفاوت که d انسدادی است و n خیشومی. این تحول در برخی واژه‌های متون کهن و بعضی گویش‌ها دیده می‌شود:

انگیزختن به جای انگیزختند، در ترجمه آثار و فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۵۶، قرآن ۱۳۸؛

پیونگاه به جای پیوندگاه در ترجمه بنان (همان، ص ۳۶۴، قرآن ۸۰)؛

سوگنها به جای سوگندها، در ترجمه ایمان (همان، ص ۳۲۱، قرآن ۱۲۷)؛

گنپیر به جای گندپیر (یا گنده‌پیر)، در ترجمه عَجُوزاً (همان، ج ۳، ص ۱۰۰۷، قرآن ۹۱)؛ و اکنون چند

مثال از گویش‌های زنده امروزی؛

شماره صفحه	نام کتاب	نام گویش	واژه فارسی	واژه گویشی
۵۵	فرهنگ لری	لری	پس مانده	Pas-mana
۹۲	فرهنگ لری	لری	خنده	Xana
۴۲۶	لارستان کهن و فرهنگ لارستانی	لارستانی	گندم	Ganom
۲۸۴	واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ	بختیاری چهارلنگ	هندوانه	Henuna ^{۳۵}

ج ۱، ص ۱۴۶، سطر ۱۷:

م: «کی خواهد بود بریشان نگاه‌وانی و کارانی؟»^{۳۶}

ت: کی خواهد بود بریشان نگاه‌وانی و کارانی؟

در بسیاری از واژه‌ها وقتی دو صامت یک‌سان یا هم‌مخرج کنار هم قرار می‌گیرد یکی از آن دو صامت، حذف می‌شود، این حذف در همین متن و دیگر متون کهن فارسی شواهد فراوانی دارد که برای نمونه چند مورد از آنها نقل می‌شود:

بسیاراً به جای بسیار را (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۴۴) / دوستر به جای دوست‌تر (همان، ص ۱۹۳) / کاران به جای کارران (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۱۴، حاشیه) / هرروز به جای هرروز (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۷) / هلا کنید به جای هلاک کنید (همان، ج ۴، ص ۸۵۷) / هیچیز به جای هیچ چیز (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، صص ۷۸، ۳۶۷، ۴۹۶ و ۵۱۶).

ج ۱، ص ۱۶۷، س ۱۰:

م: «ای شما که برویدگانید، حلال مدارید نشانهای خدای [عزوجل] و نه ماه سکمند»^{۳۷}

ت: ای شما که برویدگانید، حلال مدارید نشانهای خدا را [عزوجل] و نه ماه شکمند.

با توجه به این که کاتبان در روزگار گذشته در گذاشتن نقطه امساک می‌کردند، باید بگوئیم تغییر کلمه «سکمند» به «شکمند» درست است اما، تغییر آن به «شکهمند» ضروری نیست. واژه «شکهمند» دستخوش دو تحول شده است، یکی از این دو تحول، تخفیف مصوت بلند به مصوت کوتاه است که در صفحات دیگر همین کتاب نمونه‌هایی از این ویژگی دیده می‌شود: بازشکهدین (ج ۲، ص ۱۰۹۷)؛ شُکه دارید (ج ۲، ص ۱۰۶۶)؛ شُکه داشتند (ج ۱، ص ۲۶۲)؛ شکهمند (ج ۲، صص ۶۶۷ و ۱۰۶۹).

تحول دوم حذف صامت h است. در مطالب مربوط به صفحه ۳۶ درباره حذف h پس از مصوت بلند شواهدی نقل شد. در اینجا شاهد حذف h پس از مصوت کوتاه هستیم که نظایر آن در متون کهن یافت می‌شود:

دیک به جای ده‌یک، در ترجمه معشار (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۹۰، قرآن ۱۱۴) / سپرها^{۳۸} به جای سپرها، در ترجمه الأفلاک (تفلیسی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۱۲۷۹) / سمناک (در عبارت سمناک شدن) به جای سهمناک، در ترجمه الإفظاع (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۵۸، حاشیه، نسخه بدل‌های «ب» و «د») / شک (در عبارت شک داشتند او را) به جای شکه، ترجمه عزروه (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۳۵۰، حاشیه، نسخه بدل «ن»، مربوط به ج ۲، ص ۸۱۵، سطر ۱۳) / شکمند (در عبارت مزگت شکمند) به جای شکهمند، در ترجمه حرام (همان، ج ۵، ص ۳۳۹۴، حاشیه، نسخه بدل «مغ»، مربوط به ج ۲، ص ۹۱۲، سطر ۶) / کنانه (در عبارت کنانه آزاد کرده) به جای کهنانه، در ترجمه العتیق (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۰۵، قرآن‌های ۲ و ۳۰) و نیز در ترجمه القدیم (همان، ج ۳، ص ۱۱۴۷، قرآن ۵۵) / مرابان^{۳۹} به جای مهربان، در ترجمه الحقی (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۲۲۷، حاشیه، نسخه بدل «ب»).

ج ۱، ص ۲۰۸، سطر ۵:

م: «بیافرید تاریکها [یعنی کفر] و روشنائی [یعنی ایمان].»^{۴۰}

ت: بیافرید تاریکیها [یعنی کفر] و روشنائی [یعنی ایمان].

به کار رفتن «تاریکا» به جای «تاریکیها» صحیح است، حذف ی از حاصل مصدر و در نتیجه مشابهت حاصل مصدر و کلمه پایه‌اش در متون فارسی نظایری دارد (صادقی، ۱۳۸۰، ص ۳۰). نمونه-هایی از این کاربرد عبارتند از:

بی‌نیاز^{۴۱} به جای بی‌نیازی، در ترجمه الغناء (تفلیسی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۵۵) / تاریک به جای تاریکی، در ترجمه الظلمة (البخارائی، ۱۳۶۵، ص ۹، حاشیه، نسخه بدل «م») و نیز تاریکها به جای تاریکی‌ها، در ترجمه ظلمات (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۹۸۲، قرآن‌های ۳ و ۱۰۰) / تشنه به جای تشنگی (لغت‌نامه دهخدا، ذیل «تشنه») / خشک به جای خشکی (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۳، ص ۱۴) / زشتها^{۴۲} به جای زشتی‌ها، در ترجمه القباح (تفلیسی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۹۱).

در جلد دوم ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۷۰۵، سطر ۱۱ یک بار دیگر کلمه به صورت «تاریکهای» به جای تاریکی‌هایی در ترجمه ظلمات آمده است. نکته قابل ذکر درباره این واژه به کار رفتن صامت میانجی است. در برخی متون کهن صامت میانجی «ء» و «ی» در جایگاهی که امروزه ما آنها را تلفظ می‌کنیم، به کار نرفته است. دکتر علی اشرف صادقی (۱۳۸۰، ص ۴۶) عقیده دارد «به احتمال قوی یک همزه لرزشی به عنوان صامت میانجی به کار می‌رفته است که کاتبان، به علت ضعیف بودن تلفظ آن، آن را درخور ضبط ندیده‌اند.» برای شواهد بیشتر رجوع کنید مسائل تاریخی زبان فارسی، ص ۴۶.

ج ۲، ص ۶۶۷، سطر ۱:

م: «زیور برمی‌کنند ایشان را دران [بهشت] از دستورنجهای از زر مرصع بمروارید.»

ت: زیور برمی‌کنند ایشان را دران [بهشت] از دستورنجهای از زر مرصع بمروارید.

با توجه به اینکه این کلمه به جز شاهد فوق سه مرتبه دیگر در همین متن [ص ۹۱۰ (به صورت دستورنج) و در صص ۱۰۲۳ و ۱۲۷۴ به صورت دسورنج^{۴۳}] و برخی متون کهن دیگر دیده می‌شود، ابقای آن در متن لازم است. این واژه علاوه بر صورت دستورنجن به صورت‌های دست‌افرنج، دست‌اورنج، دست‌برنج، دست‌تورنج، دست‌فرنج، دستورنج و دستونج در متون دیگر دیده شده است^{۴۴}:

دست‌افرنج (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۷۷، ح) / دستاورنج^{۴۵} (همان، ۱۳۸۱، ج ۱۳، ص ۳۰۸، ح) / دست‌اورنج (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۱۲۵، قرآن ۹۴) / دست‌برنج (همان، ج ۱، ص ۱۲۵، قرآن ۳) / دست‌برنج (همان، ج ۱، ص ۱۲۴، قرآن ۵۵) / دست‌تورنج (همان، ج ۱، ص ۱۲۵، قرآن ۱۳۸) / دست‌فرنج (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۰۴) / دستورنج (همان، ۱۳۸۱، ج ۱۳، ص ۳۱۵؛ همان، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۰۴، ح؛ همان، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۶۳؛ همان، ۱۳۷۵، ج ۲۰، ص ۸۷، ح؛ فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۱۲۵، قرآن ۸۴) / دستونج (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۷۷؛ قرآن ۵۵۶ (مکتوب درری)، ص ۶۲۱).

ج ۲، ص ۶۹۴، سطر ۱۷:

م: «و بگو [یا محمد] ای بار خدای من یاداست می‌خواهم بتو از وسوسه‌های دیوان»^{۴۶}

ت: و بگو [یا محمد] ای بار خدای من بازداشت می‌خواهم بتو از وسوسه‌های دیوان.

با توجه به این که بعضی کاتبان در گذاشتن نقطه حروف امساک می‌کردند و کلمات را با حداقل نقطه می‌نوشتند، واژه «باداست» باید به صورت «باداشت» در متن ثبت شود. درباره این واژه گفتنی است حذف [Z] پس از مصوت بلند در متون کهن فارسی و در برخی گویش‌ها نیز دیده می‌شود. حذف [Z] جز شاهد فوق سه بار دیگر در ترجمه و قصه‌های قرآن دیده شده است:

باکست^{۴۷} به جای بازگشت (ج ۲، ص ۷۰۵) / باکشاد^{۴۸} به جای بازگشاد (ج ۲، ص ۷۹۲) / هنو^{۴۹} به جای هنوز (ج ۱، ص ۷۱).

شواهدی که از متون دیگر فراهم آمده‌اند عبارتند از:

پشی، به جای پشیز (خلف تبریزی، ج ۱، ذیل پشی) / رو، به جای روز (برگردانی کهن از قرآن کریم، ص ۵۰۶) / نیامند، به جای نیازمند (تفسیر قرآن مجید (مشهور به کمبریج)، ج ۲، ص ۲۲۱) / اواداشت^{۵۰}، به جای واداشت (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۵۸). این قاعده در برخی گویش‌ها نیز یافت می‌شود:

در گویش بختیاری چهارلنگ کلمات امرُ (amru) به جای امروز و دیرُ (diru) به جای دیروز دیده می‌شود. در گویش خوانساری امروز به صورت (emru) و روز به صورت (ru) و نماز به صورت (nomâ) کاربرد دارد. واژه امروز دردوانی امرُ (omru) تلفظ می‌شود. واژه هنوز در سیستانی به صورت انو (anu) گفته می‌شود. در قم، امروز و دیروز به صورت emru و diru تلفظ می‌شود. در لارستانی پیاز به صورت پیا (piyâ) کاربرد دارد. در هرنزی نیز روز به صورت (ru) دیده می‌شود.

ج ۲، ص ۷۹۳، سطر ۸:

م: «گاه‌گاه دلش بگرفتید د صحبت خلق»

ت: گاه‌گاه دلش بگرفتید در صحبت خلق.

واژه «در» در برخی متون با حذف r به صورت «د» به کار رفته است. مصوت کوتاه قبل از r از r در حذف این صامت پایانی مؤثر است و اینک چند مثال:

د خانه به جای در خانه (تفسیر سنقشی، ص ۱۱۱) / د گور به جای در گور (همان، ص ۱۶۲) / د گمراهی به جای در گمراهی (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۱۷۶)^{۵۱} / دَیگر به جای درنگر (تفسیر سنقشی، ص ۱۸۹).

گفتنی است که حذف r از واژه «در» در لهجه بخارائی نیز به چشم می‌خورد. به گفته دکتر رجایی بخارائی این حذف در لهجه روستائیان مشهد نیز وجود دارد با این تفاوت که دال باقی‌مانده مکسور تلفظ می‌شود: د خاک (de-xâk). (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵، صص ۸۵ - ۸۶).

۱-۲. اضافه

«گاهی تحت شرایطی یک واحد زنجیری به زنجیره گفتار اضافه می‌شود، این فرآیند را اضافه می‌خوانیم.» (حق شناس، ۱۳۷۸، ص ۱۵۹).

۱-۲-۱. اضافه شدن صامت غیراشتقاقی به واژه:

ج ۱، ص ۱۲۷، سطر ۷:

م: «اگر باشند ورثه زنان [یعنی دختران] افزون از دو ایشان را بود دور برخ از آنچه بازگذاشت»^{۵۲}

ت: اگر باشند از ورثه زنان [یعنی دختران] افزون از دو ایشان را بود دو برخ از آنچه باز گذاشت. ظهور [r] غیراشتناقی در زبان‌های ایرانی و غیرایرانی دیده شده است. بافت‌هایی که در آنها [r] غیراشتناقی اضافه می‌شود، عبارتند از: بافت بعد از مصوت (کوتاه یا بلند)، بافت بعد از صامت‌های لثوی و دندان‌ی و تیغه‌ای (صادقی، ۱۳۸۴، ص ۱۳). در ترجمه و قصه‌های قرآن، غیر از شاهد مذکور، [r] زائد در واژه دیگری نیز به چشم می‌خورد:

«همه را کالار می‌ستندی» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۱۰۸۸، حاشیه، نسخه بدل «پ»).

ج ۱، ص ۱۵۶، سطر ۱۰:

م: «هر که ننگ دارد از پرستش او»^{۵۳}.

ت: هر که ننگ دارد از پرستش او.

از آنجا که در بسیاری کتاب‌ها کاتبان «پ» فارسی را به صورت «ب» می‌نوشتند می‌توان این کلمه را «پرستش» نوشت، و دربارهٔ اضافه شدن یک r به کلمه، مواردی دیگر را در متون سراغ داریم: ابریشم کارران (در عبارت چرخک ابریشم کارران)، به جای ابریشم کارران، در ترجمه الشَّهْرَق (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۳۷۵، حاشیه، نسخه بدل «د»):

بربریدن به جای بریدن (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۷۶۹) در تفسیر نسفی، ج ۲، ص ۷۰۰ آمده است: «جفای خلق شفقش را نبراند»^{۵۴}؛

بزرگ‌وارتر به جای بزرگ‌وارتر^{۵۵} (تفسیر قرآن مجید، ج ۱، ص ۶۷۷)؛

پذیرفتن، به جای پذیرفتن (طوسی، ۱۳۴۲، ج ۱، حاشیه، ص ۲۰۰)؛

پذیرفته، به جای پذیرفته (همان، حاشیه، صص ۲۷۱ و ۳۱۷)؛

درگذرانیدیم به جای درگذرانیدیم، در ترجمه جَاوَزْنَا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۰۴، قرآن ۱۰۶)؛ در رنگ کننده به جای درنگ کننده (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۴۱۶، حاشیه، نسخه بدل «لن»، سطر ۱۷، در کتاب به اشتباه سطر ۷ آمده است)؛

دستورنجن به جای دستورنجن (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۱۶، حاشیه، نسخه بدل «لب»؛

راهگذریان به جای راهگذریان، در ترجمه ابن السَّبَّیل (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۳۸، قرآن ۷۴)؛

فرزندان به جای فرزندان، در ترجمه دُرِّيَّة (همان، ج ۲، ص ۷۵۰، قرآن ۱۰۶)؛

گرد بگردن به جای گرد بگردن، در ترجمه الدَّمَلَكَةُ (تفلیسی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۱۲۶۶)؛

ج ۱، ص ۲۱۱، سطر ۱۴:

م: «کرده‌ایم ما بر دل‌های ایشان پوشش‌هایی [از نکرت] تا در دنیاوند آن را»^{۵۶}.

ت: کرده‌ایم ما بر دل‌های ایشان پوشش‌هایی [از نکرت] تا در دنیاوند آن را.

افزوده شدن صامت غیراشتناقی [d] پس از صامت [r] در برخی متون کهن و در واژه‌هایی با هویت دستوری متفاوت دیده می‌شود. بنابراین ابقای «در دنیاوند» به جای «در دنیاوند» لازم است.

اسم:

بخورد، به جای بخور:

الکباء: بخورد و نوعی ازعود و دخنه. (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۵۱۳، حاشیه، نسخه بدل «ب»):

جاوردشیر، به جای جاوشیر:

«جاوردشیر نوعی است از ادویه نباتی که او را به لغت پارسی گاوشیر گویند» (ترجمه فارسی صیدنه بیرونی، به نقل از صادقی، ۱۳۸۴، ص ۱۲). در کلمه «جاوشیر» بعد از مصوت یک [r] زائد اضافه شده است.^{۵۷} دکتر علی اشرف صادقی می نویسد: «جالب صورت جاوردشیر در بعضی از نسخ فارسی صیدنه است که بعد از [r] زائد در آن یک [d] زائد نیز پیدا شده است. (همان، ص ۱۲)»:

سترده، به جای ستره در ترجمه الموسی^{۵۸} (دهار، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۶۱۸، حاشیه، نسخه بدل «ب»):

سرد، به جای سر:

قَوْمٌ قَوْصَى؟^{۵۹} مردمان آمیخته بی سرد. (همان، ج ۱، ص ۴۸۰، حاشیه، نسخه بدل «ب»):

حرف اضافه:

درد، به جای در در ترجمه فی:

ایشان را بود مؤگان درد^{۶۱} مرگ و فی الآخر^{۶۰} : «درد کور بود که او را گویند نم نومه العروس.»

(سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۴۴۶، حاشیه، نسخه بدل «هد»، مربوط به ج ۲، ص ۱۰۲۳):

«قَالَ بَلْ سَوَّ لَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً كَفْت يَوْسَفَ مَرَا غَرَّكَ نَخُورِد، لِيَكُنْ تَنْهَا شَمَا دَرْد^{۶۲} دَل هَاي شَمَا

این کار ناخوب را آراسته کرد.» (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۴۶، سورة يوسف، آیه ۱۸).

حرف اضافه مرکب:

فردود، به جای فرود:

«و دور شوم از شما و آنچه می خوانی از فردود خدای.»^{۶۳} (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۳، ص ۸۴،

حاشیه شماره ۵، نسخه بدل های «آب»، «آج» و «لب»).

صفت:

بخشایش گرد، هبه جای بخشایش گر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: به نام ایزد بخشاینده و بخشایش گرد (م: بخشایش کرد). (ابوالفتوح رازی،

۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۳۰): پرویزن گرد (م: پرویزن کرد)، به جای پرویزن گر، در ترجمه الغرْبَالِي (دهار،

۱۳۴۹، ج ۱، ص ۴۵۴، حاشیه، نسخه بدل «د»):

دوک گرد (م: دوک کرد)، به جای دوک گر:

الطَّرِيْدَةُ: فرزند دوم - وناوک دوک کرد و تیرکن. (همان، ج ۱، ص ۴۰۸، نسخه بدل «د»):

در دیده شده، به جای در دیده شده در ترجمه قُد^{۶۴} (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۴۲، قرآن ۱۱۹).

دیده ورد، به جای دیده ور:

«گر دیده‌ورد گردند و بدانند که ایشان - یعنی آن دو تن که آن سوگند بخوردند - سزاوار بزه گشتند که خیانت کرده‌اند...»^{۶۵} (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۲۴۲، حاشیه، نسخه بدل «هن»، مربوط به ج ۱، ص ۶۲۰)؛

کرد کننده (در عبارت بانگ کرد کننده)، به جای کر کننده، در ترجمه الصَّاحَةُ (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۹۱۲، قرآن ۱۱۴)؛

گردگن، به جای گرگن:

«از میان گِل و خَرَّ او هفت گاف برآمدند لاغر و گردگن موی، خاک رنگ» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۹۵)؛

گیرندگان (م: کیردندگان) به جای گیرندگان:

«مُحْصِنِينَ: زن‌داران و نهفتگان باشید غَيْرَ مُسَافِحِينَ: نه زناکنندگان و پلیدکاران باشید وَلَا مَتَّخِذِي أَخْدَانٍ: و نه گیرندگان دوستان.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۱۸۰، حاشیه، نسخه بدل «با»، مربوط به ج ۱، ص ۵۳۲، سطر ۷)؛

نگردندگان (م: نکردندگان) به جای نگردگان:

«وَوَزَيْنَاهَا لِلنَّازِطِينَ: و بیاراستیم آن را مگر نگردندگان را شمس و قمر و کواکب و انواع عجایب.» (همان، ج ۵، ص ۳۵۶۱، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۱۲۵۳، سطر ۷)؛

فعل:

بازنگردید: به جای بازنگرید:

«زنان را گفت: بازگردی که رحمت بر شما باد زنان جمله برقتند. رسول بازنگردید^{۶۶} یک زن بر فاطمه بود و نمی‌رفت.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۲۷۰)؛
ببردیدند، به جای ببریدند در ترجمه تَقَطَّعُوا^{۶۷} (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۵۳۲، قرآن ۴۳)؛

بدردید، به جای بدرید:

«بازخانه آمد و جامه را بدردید و پلاس درپوشید.» (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۰۷۰، حاشیه، نسخه بدل «با» مربوط به ج ۱، ص ۳۳۹، سطر ۱۸)؛

بردکند، به جای برکند:

«توانگر مال‌دار پیشانی از درویش فراهم کشد و پهلوی از ایشان برد کند.» (همان، ج ۵، ص ۳۴۰۳، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۹۲۹، سطر ۱۴)؛

بردمیدن، به جای برمیدن:

«و اگر برسد شما را سختی و زیانی اندر دریا گم شود آن را که می‌پرستید - مگر خدای را خوانند، چون برهاند شما را از دریا سوی خشکی بردمید شما»^{۶۸} (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۰۲)؛

برنگردیدندی، به جای برنگریدندی:

«مردم چون برنگردیدندی میان آسمان و زمین دودی دیدندی.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص

۲۰۰۸، حاشیه، نسخه بدل «گا»؛

دردشد، به جای درشد:

قَعْر: زرف درد شد.^{۶۹} (ادیب نطنزی، ۱۳۸۰، ص ۴۶۲)؛

فرداگردیدی، به جای فراگردیدی:

«می‌گوید: ای محمد تو آفتاب بینی در وقت برآمدن، تَزَاوَر، تَزَاوَر، ای تَزَاوَر، ای، تتمایل که فردا گردیدی^{۷۰} از غار ایشان به جانب دست راست.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۲، ص ۳۳۰، حاشیه، نسخه بدل‌های «آج»، «لب».)

نگیردند(م: نکیردند)، به جای نگیرند:

«ایشان یکدیگر را دشمن نگیردند.^{۷۱} (تفسیر قرآن مجید، ج دوم، ص ۱۶۱).

وجه مشترک در شواهدی که [d] غیراشتقاقی به آنها اضافه شده، این است که صامت [d] غیراشتقاقی بعد از صامت [r] قرار گرفته است یا به عبارت دیگر مکان بروز [d] غیراشتقاقی پس از [r] است. نمونه این تحول را در کلمه «میرده» mérida به جای «میره» به معنی شوهر در گویش لکی می‌بینیم.

ج ۱، ص ۵۱۱، سطر ۱:

م: «جائی بنشست چیزی او را بگزید بران ماسید، برجا بطرقید.»

ت: «جائی بنشست چیزی او را بگزید برآماسید، برجا بطرقید.»

دکتر علی‌اشرف صادقی در شماره دوم سال نوزدهم مجله زبانشناسی در مقاله‌ای تحت عنوان «دو تحول آوایی در زبان فارسی» درباره پیدایش صامت غنه دندان‌ی n پس از مصوت بلند توضیحات مبسوطی داده است و می‌گوید: n زائد نشان دهنده مصوت غنه شده است که بعداً به صورت واج مستقلی درآمد. وی در بخشی از این مقاله درباره واژه‌هایی چون دُنْم (= دم) و آشان‌مندگان (= آشامندگان) می‌گوید غنه‌شدگی مصوت به علت مجاورت با m پیش آمده است. در مثال مورد نظر ما نیز چنین تحولی رخ داده است. این تحول در واژه‌های بران ماهید (= برآماید) و نیرومند (= نیرومند) نیز دیده می‌شود: «سموم او را بزد هفت اندام او سیاه گشت و بران ماهید^{۷۲} چون گاوی هر چه آن عظیم‌تر» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۱۱)؛

قَوی: نیرومند شده (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۷۵، قرآن ۱۱۳)؛

سَنَسْدُ: نیرومند گردانم (همان، ج ۴، ص ۱۵۱۴، قرآن ۱۲۸).

۱ - ۳. تخفیف

منظور از تخفیف کوتاه شدن مصوت بلند است.

ج ۱، ص ۸۶، سطر ۱۳:

م: «بردارندهام تر سوی خود»^{۷۳}

ت: بردارندهام ترا سوی خود.

کاربرد «ر» به جای «را» در برخی متون کهن فارسی دیده می‌شود و تلفظ آن احتمالاً «ر» (ra) یا «رِ» (ri/e) یا «رِ» (ri/o) و شاید «رُ» (ru/o) بوده است. (صادقی، ۱۳۸۵، ص ۳۵۲).

این ویژگی در تفسیر *ابوالفتوح رازی*، ج ۱۳، ص ۲۹۳ و ج ۱۷، ص ۳۲۰ و در تفسیر *قرآن مجید*، ج ۱، ص ۴۵۱ و ج ۲، صص ۲۲۳ و ۳۳۲) و تفسیری بر *عشری از قرآن مجید*، ص ۱۸۷^{۷۴} و در چند برگ تفسیر *قرآن عظیم*، ص ۵۴ نیز دیده می‌شود.

ج ۱، ص ۸۹، سطر ۲:

م: «و گفتند گروه از اهل نامه ...»^{۷۵}

ت: و گفتند گروهی از اهل نامه ...

نمونه‌هایی دیگر از این کاربرد (نشان ندادن یای نکره با نشانه خاصی) در صفحات ۱۴۳ و ۲۸۵ و ۳۶۷ و ۴۷۷ و ۹۷۴ و ۹۸۷ همین متن دیده می‌شود و مصحح واژه‌های گروه، ساعت، کزند و مرد را به گروهی، ساعتی، گزندی و مردی تغییر داده است. در این باره باید گفت متن صحیح است. یای نکرده مجهول است و در برخی نسخه‌های مکتوب قرن چهار و پنج نشانه خاصی برای یای مجهول وجود داشته و آن به صورت «ی» بوده است که در بالای آن الف مدی کوتاه وجود داشته است و نمونه‌های آن را در تفسیر *قرآن پاک* بدن شکل «ی» می‌بینیم؛ اما گاهی اوقات این نشانه وجود نداشته و آن را با علامت کسره نشان می‌دادند و این نشان می‌دهد که در بعضی مناطق یای نکره (Oe) مخفف می‌شده و تلفظ می‌شده است.

در ترجمه و قصه‌های *قرآن* در موارد بسیاری ما این کسره را می‌بینیم از جمله در صفحات ۲۳۶ (عمود)، ۲۳۹ (قماط)، ۲۳۹ (ماه)، ۲۵۲ (مردمان)، ۲۶۳ (گفتار) ۲۷۷ (وقت)، ۴۴۲ (خال) و ... در لسان التتزیل نیز ما شاهد چنین مواردی هستیم، از جمله در صفحات ۱۳۴ (جوانان) و ۱۸۶ (دوستان)، می‌بینیم که در زیر

ج ۱، ص ۱۱۴، سطر ۱۵ (لشکر به جای لشکری)؛

ج ۱، ص ۱۳۸، سطر ۱۳ (گفتار به جای گفتاری)؛

ج ۱، ص ۱۹۴، سطر ۱۴ (به روز به جای به روزی)؛

ج ۱، ص ۲۷۴، سطر ۲ (پیرمرد به جای پیرمردی)؛

ج ۱، ص ۳۰۴، سطر ۱۱ (تن به جای تنی)؛

ج ۱، ص ۳۴۹، سطر ۱ (قدر به جای قدری)؛

ج ۱، ص ۳۵۷، سطر ۱۳ (قرص به جای قرصی)؛

ج ۱، ص ۴۴۰، سطر ۱۴ (پاس به جای پاسی)؛

ج ۲، ص ۶۵۷، سطر ۷ (جوان به جای جوانی)؛

ج ۲، ص ۶۶۰، سطر ۷ (مرد به جای مردی)...

آخرین حرف واژه‌ای که به یای نکرده متصل می‌شده، کسره آمده است؛ اما در بعضی متون ظاهراً یای مجهول مخفف را فقط در تلفظ می‌آوردند و مکتوب نمی‌کردند. از جمله این متون ترجمه و قصه‌های *قرآن* (که ظاهراً هر دو شیوه در آن کاربرد دارد) و تفسیر *نسفی* است. به غیر از شش موردی که ذکر شد ما چند نمونه دیگر را از ترجمه و قصه‌های *قرآن* می‌آوریم، که مصحح آنها را تغییر نداده است:

در تفسیر نسفی نیز مواردی به چشم می‌خورد:

قوم به جای قومی (ج ۱ ص ۳۱۵) / خشم به جای خشمی (ج ۱، ص ۳۲۱) / گروه به جای گروهی (ج ۱، ص ۳۲۳) که مصحح در هر سه مورد متن را تغییر داده است. در تفسیر نسفی در صفحات ۳۰۸ و ۳۲۸ و ۳۳۴ و ۳۳۷ و ۳۳۹ و ۳۴۹ و ... هم این نوع استعمال دیده می‌شود. تکرار زیاد این شیوه احتمال خطای کاتب را کم می‌کند و به نظر می‌رسد کاتب عمداً علامتی برای یای مجهول نیاورده است.
ج ۱، ص ۳۶۶، سطر ۱۳:

م: «باوردارنده‌ای است آن را که پیش این بود و جدا و **کردن** این کتابست.»^{۷۶}

ت: باوردارنده‌ای است آن را که پیش این بود و جدا واکردن این کتابست.

در «جدا و کردن» تخفیف Oa به a رخ داده است. که در همین متن و سایر متون نظایر بسیار دارد. در اینجا چند مثال که «وا» به «و» مخفف شده است آورده می‌شود:

«ای پیغامبر و بزرگوار می‌افزول آن گرویدگان را بخدای و رسول بر گارژار و جنگ کردن و کافران را»^{۷۷} (ترجمه‌ی تفسیر طبری، ج ۳، ص ۵۹۰)

«حکم کن میان من و میان ایشان حکمی و برهان مرا و کرا و من است از مؤمنان» (قرآن قدس، ج ۲، ص ۲۴۱):

«پس جدا و کنیم میان ایشان و میان بتان ایشان.»^{۷۸} (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ۳۴۴۰، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۱۰۱۲):

«و مکنی نکاح و زنان مشرکه.»^{۷۹} (ترجمه قرآن ۵۵۶ (مکتوب در ری)، ص ۳۲).

در ضمن تغییر «جدا به «جدا» نیز درست نیست. این کلمه با ذال معجمه به کار رفته است. درباره معجمه بنگرید به توضیحات مربوط به صفحه ۸۵۱.

ج ۱، ص ۵۱۶، سطر ۴:

م: «و گفتند آنها که انباز آوردند اگر خواستی خدای ما **نپرستدیمی** از فرود او هیچیز»^{۸۰}

ت: و گفتند آنها که انباز آوردند اگر خواستی خدای ما نپرستدیمی از فرود او هیچیز.

با توجه به آن که در بعضی کتاب‌ها کاتبان «پ» فارسی را به صورت «ب» می‌نوشتند، می‌توان این کلمه را «نپرستدیمی» نوشت. واژه «نپرستیدن» با تخفیف مصوت بلند O↓، به شکل «نپرستدن» درآمده است که نمونه‌هایی از این تحول را در این همین متن و متون دیگر می‌بینیم:

افرد، به جای آفرید، در ترجمه جَعَلَ (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۱۳، قرآن ۷۶):

پرستندندی، به جای پرستیدندی (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۸۱، حاشیه، نسخه بدل «لب»):

پر به جای پیر (همان، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۱۵۲، حاشیه، نسخه بدل‌های «آب» و «آو»):

نپژندن، به جای نپژیرندن» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۹۲).

ج ۲، ص ۸۶۸، سطر ۱:

م: «رسول گفت بدان که جَوْش لشکر عدو **فرنشست**».

ت: رسول گفت بدان که جوش لشکر عدو فرونشست.

«فرونشست» با تخفیف مصوت بلند به «فرونشست» تبدیل شده است. نظایر این تحول در همین

متن و متون کهن دیگر به چشم می‌خورد:

تخفیف مصوت «در قدیم O و O»

درغ، به جای دروغ (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۷، حاشیه، نسخه بدل «بم»):

رشنایی، به جای روشنایی (همان، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۲۲۵، حاشیه، نسخه بدل «آن»):

فرآمده، به جای فروآمده (تفسیر قرآن مجید، ج ۲، ص ۶۳۲)^۱؛

فراوگندند، به جای فراوا گندند:

«آن تیرخون‌آلود بیاوردند بسوی نمرود فراوگندند نمرود بدید پنداشت که کاری کرد.» (ترجمه و

قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۰۱):

فربرندگان، به جای فروبرندگان، در ترجمه الکاظمین (فرهنگنامه قرآنی، ص ۱۱۸۵، قرآن ۷۶):

فرتنی، به جای فروتنی (همان، ج ۱، ص ۹۰، قرآن ۳۰ و نیز سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۵۶۹،

حاشیه، نسخه بدل «لن»):

فرختند به جای فروختند، در ترجمه شروه (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۸۹۲، قرآن ۸۰):

فرخورندگان، به جای فروخورندگان، در ترجمه الکاظمین (همان، ج ۳، ص ۱۱۸۵، قرآن ۲۳):

فرشکستیم، به جای فروشکستم (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۶۴۱):

فرمانده (در عبارت «فرمانده که هیچ در نیابد»)، به جای فرومانده، در ترجمه حسیب (فرهنگنامه قرآنی،

ج ۲، ص ۶۵۴، قرآن ۴۱):

مرچگان، به جای مورچگان (فرهنگنامه قرآنی، ج ۴، ص ۱۵۴۹، قرآن ۴۶):

می‌دختند، به جای می‌دوختند (همان، ج ۴، ص ۱۷۱۵، قرآن ۸۰): نیرمند، به جای نیرومند (همان،

ج ۴، ص ۱۶۴۶، قرآن ۸۲).

در لهجه بخارا شاهد حذف «و» در «فروآمدن» و «فروآوردن» هستیم و همه افعال آنها به همین

صورت صرف می‌شود. این دو فعل در بخارایی fūrâmdan و fūrâvardan تلفظ می‌شود. (رجائی،

۱۳۷۵، ص ۷۹).

۱ - ۴. اشباع

منظور از اشباع، تبدیل واکه کوتاه به واکه بلند است.

ج ۱، ص ۱۶۱، سطر ۱۰:

م: «در سرای مردی فروآمدند او را اندوهکن دیدند.»

ت: در سرای مردی فروآمدند او را اندوهکن دیدند.

تحولی که در این واژه رخ داده است تبدیل مصوت a به Oa است که در همین متن و سایر متون

زبان فارسی دیده می‌شود. برای نمونه چند واژه نقل می‌کنیم:

آبر به جای ابر، در ترجمه سخابا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۸۴۶، قرآن ۹۹):

آسته (در عبارت آسته خرما) به جای آسته (= هسته)، در ترجمه نَقِیراً (همان، ج ۴، ص ۱۵۴۲، قرآن ۸۲) و نیز در ترجمه النَّوَى (همان، ج ۴، ص ۱۵۵۷، قرآن ۱۰۶) هم‌چنین در المرقاة صفحه ۱۳۶ پنج بار کلمه آسته به جای آسته آمده است.

أفروختن (در عبارت أفروختن آتش) به جای افروختن، در ترجمه الحَصُو (بیهقی، ۱۳۶۶، جلد اول، ص ۹۶، حاشیه، نسخه بدل «ما»); و أفروخته (در عبارت آتشی أفروخته) به جای افروخته، در ترجمه السَّعیر (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۸۵۵، قرآن ۱۲۲); و نیز در عبارت آتش أفروخته (همان، ج ۲، ص ۸۵۵، قرآن، ۱۳۸);

افسانه‌ها به جای افسانه‌ها ترجمه‌آساطیر:

«گویند افسانه‌های پیشینگانست (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۱۴، آیه ۲۴، سوره نحل) نیز در تفسیر ابوالفتوح رازی: «نیست این الا افسانه‌های پیشینگان.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۳۴، آیه ۸۳، سوره مؤمنون) هم‌چنین در قرآن شماره ۴۱ فرهنگنامه قرآنی در ترجمه عِضِینُ آمده است: بهتان و دروغ و افسانه (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۲۸، قرآن ۴۱).

۱ - ۵. قلب

گاهی دو همخوانی در ترکیب بر اثر همنشینی جای خود را با هم عوض می‌کنند به طوری که همخوان نخستین جایگاه دومین را می‌گیرد و همخوان دومین به جای همخوان نخستین می‌نشیند. این فرایند را قلب گویند.» (حق شناس، ۱۳۷۸، ص ۱۵۶).

ج ۲، ص ۹۹۰، سطر ۷:

م: «گویند آن ضعیفان [یعنی سلفه] مرآن کسانی [یعنی قاده] را که گردن کشی کردند...»^{۸۲}

ت: گویند آن ضعیفان

ت: گویند آن ضعیفان [یعنی سفله] مرآن کسانی [یعنی قاده] را که گردن کشی کردند....

کلمه سفله طی فرایند قلب به «سلفه» تبدیل شده است. قلب در بسیاری واژه‌های فارسی به چشم می‌خورد؛ مانند: فتیله / پلیته؛ چشمه / جمشه؛ هرگز / هگرز؛ حلقه / حقله (خانلری، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۲۲۰).

کلمه «سلفه» در تفسیر ابوالفتوح نیز به چشم می‌خورد:

«فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ؛ ضعیفان و اتباع و سلفه گویند متکبران را... ما شما را تَبَّع و پَسِرُو بودیم» (ابوالفتوح

رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۳۵، حاشیه، نسخه بدل «آج»).

۱ - ۶. ابدال

گاهی در یک واژه یک واج به واج دیگری مبدل می‌شود بی آن‌که بتوانیم برای آن در چهارچوب فرایندهای همگونی یا دگرگونی توجهی بیابیم» (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰).

ج ۱، ص ۲۷، سطر ۹:

م: «و آن کشتی که می‌رود در دریا بدانچه **شود** دارد مردمان را»^{۸۳}

ت: و آن کشتی که می‌رود در دریا بدانچه سود دادر مردمان را.

سین و شین در موارد بسیاری به یکدیگر تبدیل می‌شوند و نمونه‌های فراوانی از این ابدال را، علاوه بر همین متن، در متون کهن می‌توان یافت. ما در زیر نمونه‌هایی از این موارد را ذکر می‌کنیم:

أَنْدَخْشَمُ به جای اندخسم، در ترجمه آوی (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۲۱، قرآن ۵۵):
بنوبش به جای بنویس، در ترجمه اُكْتُبُ (همان، ج ۱، ص ۲۱۹، قرآن ۶۸):
پوشیده به جای پوسیده، در ترجمه رُفَاتَا (لسان‌التنزیل، ص ۱۴۲): ترشان به جای ترسان، در ترجمه خَائِفًا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ص ۶۸۳، قرآن ۷۶)،
تفشان به جای تفسان، در ترجمه حَامِيَةً (همان، ج ۲، ص ۶۳۸، قرآن ۳۴)،
دوستی به جای دوستی، در ترجمه وُدًا (همان، ج ۴، ص ۱۶۰۲، قرآن ۷۶)، و نیز در ترجمه مَحَبَّة (همان، ج ۳، ص ۱۳۱۸، قرآن ۷۶):
شپردن به جای سپردن، در ترجمه وَطًا (همان، ج ۴، ص ۱۶۰۹، قرآن ۳):
شکالند (در عبارت همی شکالند به شب) به جای سگالند، در ترجمه يُبَيِّنُونَ (همان، ج ۴، ص ۱۶۵۷، قرآن ۹۴):

شمانه به جای سمانه، در ترجمه سلوی (همان، ج ۲، ص ۸۶۴، قرآن ۱۰۵):
ناشناشنده به جای ناشناسنده، در ترجمه مُنْكَرَةً:

«دلهاشان ناشناشنده است»^{۸۴} (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۵۱۴).

۱. تلفظ و کتابت و کاربرد برخی واژه‌ها، تحت تأثیر ریشه کهن آنها، با تلفظ و کتابت و کاربرد امروزی متفاوت است.

ج ۱، ص ۳۰۵، سطر ۱۷:

م: «عاتکه بنت عبدالمطلب عمه رسول شب بخواب دید که سواری می‌آمدی بر اشتر چون بیطحای مکه رسیدی آواز دادی که: «یال عذر أخرجوا الی مصارعکم» آنکه بر کوه بوقییس شد همچنان آواز می‌داد یا آل عذر... یا اهل مکه بشنیدند»

ت: عاتکه بنت عبدالمطلب عمه رسول شب بخواب دید که سواری می‌آمدی بر اشتر چون بیطحای مکه رسید آواز دادی که: «یال عذر أخرجوا الی مصارعکم» آنکه بر کوه بوقییس شد همچنان آواز می‌داد یا آل عذر... تا اهل مکه بشنیدند.

کابرد «یا» در موقعیت «تا» دوبار دیگر در ترجمه و قصه‌های قرآن به چشم می‌خورد، ضمن آن که باید بگوئیم این کاربرد در متون کهن دیگر نیز شاهد دارد:

«بشگفت آید و خوش آید برزگران را [و این مثل علی است رضی الله عنه] یا بگرم آرد بدیشان کافران را.»^{۸۵} (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۱۰۷۰):

«لشکر اسلام راه نمی‌یافتند بر خندق یا علی رضی الله عنه در خیبر را برکنند» (همان، ج ۲، ص ۱۰۷۶، حاشیه، نسخه بدل «ب»)، «یا ناسپاس باشند بدان نعمتی که داده باشیم ایشانرا» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۸۷۱): «این مقدار بسندست یا آیت فروگذاشته نیاید.» (نسخه عکسی ترجمه تفسیر

طبری که به شماره ۶۲۳۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است. این جمله مطابق صفحه ۱۵۲۸ جلد ششم متن چاپی مرحوم یغمایی است؛

«آنچه بازگردانید خدای بر پیغامبر او از گروه دیه‌ها خدای راست و پیغامبر را و خداوندان خویشی را و یتیمان و درویشان و راه‌گذریان، یا نه باشد متداول میان توانگران از شما»^{۸۶} (نسخه عکسی ترجمه تفسیر طبری که به شماره ۶۲۳۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است، مطابق صفحه ۱۸۲۰ جلد هفتم متن چاپی مرحوم یغمایی)؛

«گفته‌اند یَحْذَرُ حذر کنندا به معنی امر است و گفته‌اند معناه حذر می‌کردند یا آخر نبودی ایشان را آنچه از آن می‌ترسیدند و حذر می‌کردند»^{۸۷} (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۱۴۶، حاشیه، نسخه بدل «هد»، مربوط به ج ۲، ص ۹۵۶ - ۹۵۷، سطر ۲۴، در بخش نسخه بدل‌ها، در جلد پنجم به اشتباه ذیل سطر ۱۳ آمده است)؛

«بفرمود فریشته‌ای را یا طایف را از ناحیت شام برگرفت»^{۸۸} (همان، ج ۵، ص ۳۵۵۳، حاشیه، نسخه بدل «ن»)؛

«فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا زَمَانِ دِه كَافِرَانَ رَا اَنْدَكِي يَا بِنِي كِه چِه كَنَم بَا هِر يَكِي.» (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۱۵۳، حاشیه، نسخه بدل «ن»)^{۸۹}.

در شهر قم نیز «یا» را در موقعیت «تا» به کار می‌برند: «از بناؤر یا قاهان سه کیلومتر است.» (صادقی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۴).

به نظر می‌رسد کاربرد «یا» در موقعیت «تا» به ریشه کلمه «تا» باز می‌گردد. تا (tOa) در فارسی میانه tā است و احتمالاً مرتبط است با فارسی باستان yOatOa «تا»، تا این که در ضمن «تا» در پارتی ya است. (حسن دوست، ۱۳۸۳، ص ۳۱۵)؛

توجه به صورت‌های کهن واژه «تا» ما را به صحیح بودن کاربرد «یا» در جایگاه «تا» رهنمون می‌شود. در ضمن ما در این متن شاهد به کار رفتن «تا» در موقعیت «یا» نیز هستیم. مورد بعدی این نکته را کاملاً نشان می‌دهد.

ج ۲، ص ۹۱۱، سطر ۳:

م: «فرامن نمائید که چه آفریده‌اند از زمین تا هست ایشان را انبازی در آسمانها»^{۹۰}

ت: فرامن نمائید که چه آفریده‌اند از زمین یا هست ایشان را انبازی در آسمانها

به کار رفتن «تا» در موقعیت «یا» در همین متن (صص ۲۴۳، ۵۵۳، ۱۰۵۷ و ۱۰۷۹) و دیگر متون کهن دیده می‌شود. مصحح از بین این چهار مورد صفحه ۱۰۵۷ را به «یا» تغییر داده است ولی بقیه موارد را باقی گذاشته است

«مگر آنکه باشید دو فرشته [ویقرأ ملکین تا باشید دو پادشاه] و تا باشید از جاویدان.»^{۹۱} (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۲۴۳)؛

«مصطفی گفت علیه السلم توبدین نشان بدانی که کی آن بنده نیک‌بخت بود تا بدبخت، ما که اهل زمین‌ایم بچه نشان بدانیم؟» (همان، ج ۱، ص ۵۵۳)؛

«آنگاه [اسیر گیرد و] سخت بندید اسیر را تا آنگاه که منت نهید [بریشان آزادی] و تا بازفروشید [ایشان را همچنین می‌کنید]^{۹۳}» (همان، ج ۲، ص ۱۰۵۷)؛

«رسول صلی الله علیه مرآن زن را گفت که این چرا کردی. گفت آزمایش ترا کردیم، گفتیم تا ملکی یا رسول؛ اگر ملک‌ای تا هلاک شوی تا خلق از تو باز رهند، و گر رسول‌ای زهر ترا زبان ندارد.» (همان، ج ۲، ص ۱۰۷۹، حاشیه، نسخه بدل «خ»).

جمله بالا در تفسیر سوراآبادی چنین آمده است: «رسول مر آن زن را گفت که «این چرا کردی؟» گفت: «آزمایش ترا کردم تا ملکی یا رسولی؛ اگر ملکی هلاک شوی تا خلق از تو باز رهند، و گر رسولی زهر ترا زبان نکند.» (سوراآبادی، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۲۳۴۳ - ۲۳۴۴)؛ و اکنون شواهدی از متون دیگر می‌آوریم:

«آفریدگار شما دانانتر بشما، اگر خواهد رحمت کند شما را تا اگر خواهد عذاب کند شما را»^{۹۴} (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۰۰)؛

«گفتند که ما را کار با محمد افتاده است تا او را از پشت زمین آواره کنیم یا برداریم.» (همان، ج ۵، ص ۱۰۹۷)؛

«تا هلاک کنند ایشانرا بدانچه ساختند، و اندر گذارد از بسیاری»^{۹۴} (نسخه عکسی ترجمه تفسیر طبری (نسخه کتابخانه سلطنتی) که به شماره ۶۲۳۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است، این جمله مطابق صفحه ۱۶۴۲ جلد ششم متن چاپی مرحوم یغمایی است).

«إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ: تا بدیشان عذاب کند یا توبه دهد ایشان را.» (سوراآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۳۴۲۶، حاشیه، نسخه بدل «هد»، مربوط به ج ۲، ص ۹۸۱، سطر ۲. در جلد پنجم به اشتباه ذیل ص ۹۸۰، سطر ۶ ضبط شده است)؛

«من این قرآن آن نه از خویشتن می‌گوییم که اگر از خویشتن چنین قرآن می‌گویم بایستی که از پیش در چهل سال عمر آیتی بگفتمی تا کسی در آن همه عمر از من دروغی شنیدی.» (همان، ج ۵، ص ۳۴۳۷، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۱۰۰۶)؛

همین جمله در نسخه بدل «هد» بدینصورت آمده است: «من این قرآن را نه از خویشتن می‌گوییم بایستی که از پیش در چهل سال این بگفتمی تا کسی در این همه عمر از من دروغی شنیدی.» (همان، نسخه بدل «هد»).

«وگر بنماییم ترا یا محمد برخی از آنچه هنگام می‌کنیم ایشان را از عذاب - أَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ: تا سپری کنم ترا به جان برگرفتن فَاَلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ: با ما است بازگشتن ایشان»^{۹۵} (همان، ج ۵، ص ۳۴۴۳، حاشیه، نسخه بدل «لن»، مربوط به ج ۲، ص ۱۰۱۸، سورة یونس، آیه ۴۶)؛

«ظالمان را که کافر باشند، ایشان را هیچ یاری و یآوری نباشد که پایمردی ایشان کند تا عذاب خدای از ایشان دفع کند.» (ابوالفتح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۱۰۵).

در قم نیز «تا» در معنی «یا» به کار می‌رود: «شیر تا خط؛ شیر یا خط؛ گاو گوساله تا فینگیلی (بازی است)؛ پرتاپوچ (بازی است)؛ در گویش سمنانی نیز شیر یا خط شیر تا خط گفته می‌شود.» (صادقی، ۱۳۸۰، ص ۴۲).

ج ۱، ص ۱۰۱، سطر ۱:

م: «ای اشما کی برویدگانید»^{۹۶}

ت: ای شما که برویدگانید....

تغییر واژه اشما (= ایشما) به «شما» درست نیست. واژه شما در ترجمه و قصه‌های قرآن یک بار به صورت اشما به کار رفته است (ص ۱۰۲) و ده بار به صورت ایشما. مصححان دو بار ایشما را به حاشیه انتقال داده و به جای آن «شما» را نشانده (صص ۱۰۱ و ۲۴۹) و هشت مورد را در متن باقی گذاشته‌اند (صص ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۶، ۴۲۸، ۴۷۶، ۴۷۷، ۱۰۰۰، ۱۰۰۹ و ۱۱۶۷). گفتنی است که واژه «شما» در پهلوی ašma (مکنزی، ۱۳۸۳، ۲۷۰) و در پارسی išma (بویس، ۱۹۷۷، ص ۲۳) است. بنابراین «ایشما» صورت کهن «شما» است.

ج ۱، ص ۱۱۶، سطر ۲:

م: «و رسول علیه السلام اندوهگین بود بسببی خوابی که دیده بود»

ت: و رسول علیه السلام اندوهگن بود بسبب خوابی که دیده بود.

در گذشته در بعضی متون کسره اضافه را با «ی» نشان می‌دادند که ظاهراً به ریشه پهلوی آن برمی‌گردد، کسره اضافه در پهلوی O↓ است. (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۲). از جمله متونی که این استعمال را در آنها می‌بینیم ترجمه و قصه‌های قرآن و لسان‌التنزیل است و اینک چند مثال از ترجمه و قصه‌های قرآن:

ج ۱، ص ۱۲، سطر ۳: گروهی خویش (به جای گروه خویش)؛

ج ۱، ص ۲۹، سطر ۱۴: روزی واپسین (به جای روز واپسین)؛

ج ۱، ص ۴۳، سطر ۳: خداوندی افزونی (به جای خداوند افزونی)؛

ج ۱، ص ۴۸، سطر ۸: سنگی سختی (به جای سنگ سختی)؛

ج ۱، ص ۶۳، سطر ۱۷: لشکری موسی (به جای لشکر موسی)؛

ج ۱، ص ۷۲، سطر ۱۲: چون سری گربه‌ای (به جای چون سرگربه‌ای)؛

ج ۱، ص ۱۳۴، سطر ۱۰: هم‌سنگی ذره‌ای (به جای هم‌سنگ ذره‌ای) و ...

در لسان‌التنزیل در ص ۴ (زنی وی)، ص ۵۴ (قدمی‌تر)، ص ۱۳۹ (اسکندری رومی) و ... شاهد استعمال این شیوه هستیم.

ج ۱، ص ۱۱۷، سطر ۴ و ۵:

م: «عبدالله مسعود گفت رضی‌الله عنه: از من تا هند بسی نمانده بود تا خلخال او را بگرفتی همی

خالد ولید از آن لشکر بیرون زد با پنجاه سوار مبارز»

مصححان روی «همی» شماره زده و در حاشیه توضیح داده‌اند: «چنین است در اصل، و شاید صحیح آن «بگرفتمی» باشد.» به نظر می‌رسد که مصححان «بگرفتمی همی» را یک کلمه واحد تصور کرده‌اند؛ حال آن‌که، «بگرفتمی» و «همی» از یکدیگر مجزاً هستند. فعل «بگرفتمی» در اینجا به جای «بگرفتمی» به کار رفته است. ساخت «بگرفتمی» چون ساخت افعال ماضی متعدی در فارسی میانه است. (این گونه افعال در زمان ماضی همیشه ساختمان مجهول دارند به این معنی که مفهوم «خوردم» در حقیقت با «بوسیله من خورده شد» بیان می‌شود.) صرف فعل متعدی گفتن با ضمائر متصل چنین است:

۱) mOan guft - به وسیله من گفته شد m guft-

۲) tOan guft - t guft-

۳) sOan guft - s guft-

بنابراین معلوم می‌شود ساخت فعل «بگرفتمی» همچون افعال ماضی متعدی فارسی میانه است که بقایای آن گاهی در فارسی دری به کار می‌رفته و بعداً از بین رفته است و اما در مورد «همی» باید بگوئیم:

«همی» در اینجا در معنی غیر استمرار و در نقش قیدی و به معنی «ناگهان» به کار رفته که نظایر آن در همین متن و برخی متون دیگر دیده می‌شود ما در زیر نمونه‌هایی از این موارد را ذکر می‌کنیم:

«بیوگند عسای [باهو، لت] خود را همی آن اژدهائی بود پیدا و هویدا» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۲۵۵):

«سنگ فرا جنبیدن آمد آن که فرانالیدن آمد چنانکه زن نه ماهه آبستن که او را درد طلق بگیرد؛ همی آن سنگ بدونیم باز شکافت» (همان، ج ۱، ص ۲۷۷). موارد دیگری از این کاربرد در صفحات ۲۵۶، سطر ۴؛ ۶۱۹، سطر ۳؛ ۶۲۳، سطر ۹؛ ۷۲۸، سطر آخر؛ ۷۲۹، یک سطر مانده به آخر؛ ۷۷۷، سطر ۱۰؛ ۹۲۵، سطر ۹ و دیده می‌شود. و اینک دو مثال از متون دیگر:

«دست بیرون آورد از بغل گاه هوازی همی نوری از وی پدید آمد کی همه نکردندکان بدیدند آن را.» (چند برگ تفسیر قرآن عظیم، ص ۷)؛

«پس همی شبی از شها ایزد تعالی آن قوم را که ماهی گرفته بودند کپیان گردانید.» (تفسیر قرآن پاک، ص ۱۰).

ج ۱، ص ۱۲۶، سطر ۱ و ۲:

م: «و مدهید نادانان را خواسته‌های شما آنچه کرده است خدای [عزّ و جلّ] شما را **بایستگی** [یعنی **ریشن**] و روزی دهید ایشان را»^{۹۸}

درباره جمله فوق ذکر دو نکته لازم است: نکته اول: در ترجمه «قیاماً» واژه «بایستگی» دیده می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد لغت «بایستگی»، که در فرهنگ‌ها به معنی وجوب و ضرورت و نیز به معنی سزاواری آمده است (لغت نامه، ذیل بایستگی)، در اینجا نامناسب است. با توجه به معنی «قیاماً»^{۹۹} و در نظر داشتن این نکته که بعضی از کاتبان «پ» فارسی را به صورت «ب» می‌نوشتند، می‌توان گفت این

واژه به صورت «پایستگی» از مصدر پایستن صحیح است. ذکر این نکته ضروری است که واژه پایسته در صفحات ۱ و ۸۶ و ۲۱۳ و ۲۳۲ و ۲۳۴ (در ترجمه مستقیم) و در صفحه ۱۷۴ (در ترجمه مقیم) و نیز لغت پایستگی در صفحه ۱۸۵ (در ترجمه قیاما) و در صفحه ۳۳۳ (در ترجمه عدن) باید پایسته و پایستگی خوانده شود؛ همان‌طور که مصححان در صفحات ۶۰۰ و ۹۱۴ (در ترجمه مستقیم) واژه پایسته و نیز در صفحات ۶۰۳ و ۶۲۴ و ۹۵۵ (در ترجمه عدن) کلمه «پایستگی» را با «پ» ضبط کرده‌اند.

نکته دوم آن که مصححان روی «ریشن» شماره زده و در حاشیه توضیح داده‌اند: «چنین است در اصل، شاید زیستن در ترجمه قیاماً باشد چنانکه در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است.» ظاهراً ضبط درست این واژه «زیشن» است. در تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، ص ۲۴۹ در تفسیر همین آیه آمده است: «اللّٰتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا»، أراد قواماً؛ خدای تعالی قوام شما به آن کرده است ... و قوام کار آن باشد که کار به اوقایم بود، یعنی قوام و ملاک معیشت شما به او بود. «بنابراین صحبت از معیشت است. معیشت و جمع آن معایش در بعضی ترجمه‌های قرآن به زیش^{۱۰۱} و زیش‌ها ترجمه شده است؛ از جمله در ترجمه و قصه‌های قرآن صفحات ۲۴۲، ۵۰۳، ۷۸۲ و در فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۸۴ و ۱۳۹۲.

واژه «زیشن» صورت قدیم‌تر «زیش» است که در فارسی میانه متداول بوده است. (مکنزی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۵) این واژه مرکب از zOiw و پسوند i=sn - است که در زبان پهلوی با افزوده شدن به ماده زمان حال افعال اسم مصدر می‌سازد. (راستار گویوا، ۱۳۴۷، ص ۳۳) این پسوند بیشتر به صورت «-ش» در فارسی دری به کار گرفته شده است. اما نمونه‌هایی نیز از استعمال صورت قدیم‌تر این پسوند می‌توانیم در متون کهن بیابیم همچون خردک‌نگرشن (منوچهری، ص ۱۴)، راست روشن (لغت‌نامه دهخدا، ذیل راست روشن).

ج ۱، ص ۲۵۲، سطر ۱۳:

م: «می جوئید دران کژی ...»^{۱۰۱}

ت: می‌جوئید دران کژیی ...

خراسان در اصل قلمرو زبان پارتی بوده و زبان فارسی میانه بعدها جانشین زبان پارتی شده است و ما صامت «ژ» را ظاهراً فقط در کلمات پارتی می‌توانیم بیابیم؛ معادل آن در فارسی میانه «ز» است. بنابراین، ما شواهدی در زبان فارسی داریم که با هر دو صامت (ژ و ز) به کار رفته‌اند؛ همچون: کژدم و کژدم؛ مزد و مؤذ؛ دوزخ و دوئخ (صادقی، ۱۳۵۷، صص ۱۲۲ - ۱۲۴) در این متن نیز ما شاهد به کار رفتن کلماتی با هر دو صورت هستیم:

مژدگان : ص ۲۶	مژد: ص ۴۸، ۱۰۵، ۸۵۲، ۱۰۶۶	بزه: ص ۲۹، ۳۳، ۳۷، ۴۰ و ...
مژدگان : ص ۸۱، ۸۴، ۱۰۵،	و ...	بژه: ص ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۴۱،
۱۵۱ و ...	مژد: ص ۵۱	۲۴۴، ۱۲۵

در فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۵۵ در برابر «عَوَجًا» معادل‌های گوناگونی به چشم می‌خورد؛ چند

معادل به قرار زیرند:

عَوَجًا: ۱۰... کوژی ۴۵... کزی ۲... کزی ۲۹ (شماره جلوی کلمات شماره قرآن‌ها فرهنگنامه قرآنی است).

در ضمن واژه «کزی» بدون صامت میانجی به کار رفته است. در این کتاب گاهی «ء» و «ی» میانجی به کار نرفته است.

۲. بدخوانی یا غلط‌خوانی نسخه

ج ۱، ص ۳۳، سطر ۱۷:

م: «چون بازگردید از عَرَقات [سوی مُزدلفه] یاد کنید [یعنی نماز کنید] خدای را [عَزَّ و جَلَّ] نزدیک سبِنگاه شکهمند [یعنی مُزدلفه، یعنی جمع کنید میان نماز شام و نماز خفتن]»^{۱۰۲}
ت: چون بازگردید از عَرَقات [سوی مُزدلفه] یاد کنید [یعنی نماز کنید] خدای را [عَزَّ و جَلَّ] نزدیک شبنگاه شکهمند [یعنی مُزدلفه، یعنی جمع کنید میان نماز شام و نماز خفتن].
قراردادن کلمه «شبنگاه» در ترجمه مَشَعَر صحیح نیست؛ زیرا مَشَعَر اساساً چنین معنی‌ای ندارد. از جمله معانی‌ای که در لغت‌نامه دهخدا برای کلمه مَشَعَر به دست داده شده است «نشانه» و «موضع مناسب حج و علامات آن» است. ضمناً در فرهنگنامه قرآن واژه مَشَعَر در قرآن ۶۱ به «جای دانستن» و کلمه مَشَعَر الْحَرَام در قرآن ۴۹ به «نشانه بزرگ» ترجمه شده است، بنابراین کلمه مورد نظر ما باید «نشنگاه» مخفف نشانگاه باشد. یادآوری این نکته لازم است که تخفیف در همین متن و دیگر متون کهن شواهد بسیار دارد.

۳. توضیحات نادرست مصححان و گاه تغییر نادرست بدون توضیح.

ج ۱، ص ۱۲، سطر ۱۱:

م: «این ماده گاوپیست زرد، روشن است رنگ زردی او، خوش آید نکرکان را.»^{۱۰۳}
ت: این ماده گاوپیست زرد، روشن است رنگ زردی، او، خوش آید نگرندگان را.
یکی از مشتقات فعلی، صفتِ فاعلی ساخته شده از بن مضارع + ه (یا - ک) است (مقربی، ۱۳۷۲، ص ۶۷). بنابراین تغییر نگرگان (م: نکرکان) به نگرندگان صحیح نیست. استعمال این نوع صفت فاعلی در متون کهن فارسی شواهدی دارد. مثال‌های زیر از همین مقوله است:
آمرزگان در ترجمه غافرین (ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۴۱۵، حاشیه، دو مورد).
اندوزگان، در ترجمه مُقْتَرِفُون (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۴۰۲):
بازگردگان، در ترجمه رَاجِعُون (همان، ج ۲، صص ۷۶۵، ۷۶۶، قرآن‌های ۱۲۴ و ۵۸):
بخشایگان، در ترجمه الرَّاجِمِين (همان، ج ۲، ص ۷۶۶، قرآن ۵۲):
پرستگان در ترجمه عَابِدَات (همان، ج ۳، ص ۹۹۱، قرآن ۶۴) و در ترجمه عَابِدُون (همان، ج ۳، ص ۹۹۱، قرآن ۹۴) و نیز در ترجمه عَبَد^{۱۰۴} در ترجمه تفسیر طبری:

«خشم گرفت بدو، و کرد از ایشان کبیان و خوکان، و پرستگان بتان؛ ایشانند ببتین جایگاه» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۱۷، ترجمه آیه ۶۰ سوره مائده)؛
 ناگروگان در ترجمه کافرُون (برگردانی کهن از قرآن کریم، ص ۳۳۳).^{۱۰۵}
 واگردگان، در ترجمه راجعون (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۰۳۸، ترجمه آیه ۹۳، سوره انبیاء).
ج ۱، ص ۴۲، سطر ۲:

م: «بدرستی که وابریده باشید ایشان را وابریده‌ای بر شما بود نیم آنک بدید کرده باشید.»^{۱۰۶}
 مصحح در پانوشت درباره « بدید کرده باشید» گفته است: «ظا: بریده کرده باشید بقیاس ترجمه فرض به وابریدن در همین آیه.» توجه به معانی فرض و مشتقات آن در آیه ۷ سوره نساء^{۱۰۷} (مفروضاً = پدید کرده) و آیه ۲۴ همان سوره^{۱۰۸} (فریضه = پدید کرده) و آیه ۳۸ سوره احزاب^{۱۰۹} (فَرَضَ = پدید کرد) و آیه ۵۰ همان سوره^{۱۱۰} (فَرَضْنَا = پدید کردیم) و آیه ۲ سوره تحریم^{۱۱۱} (= فَرَضَ = پدید کرد) مشخص می‌کند که واژه مذکور «پدید» است نه «بریده».

ج ۱، ص ۱۵۲، سطر ۵:

م: «کردگانند میان مردمان بنفاق، نه واینان باشند و نه وایشان.»^{۱۱۲}
 ت: گردندگانند میان مردمان بنفاق، نه واینان باشند و نه وایشان.
 یکی از مشتقات فعلی، صف مفعولی ساخته شده از بن مضارع + ه (یا - ک) است (مقربى، ۱۳۷۲، ص ۶۷). استعمال این نوع صفت مفعولی در فرهنگنامه قرآن نیز دیده می‌شود: مُذَبِّبِينَ: گرده‌اند^{۱۱۳} (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۳۳۵، قرآن ۱۲۸)؛

برانگیزگان در ترجمه مَبْعُوثُونَ (همان، ج ۳، ص ۱۲۹۵، قرآن ۱۲۴)؛

برگردگان، در ترجمه مَعْرُوثُونَ (همان، ج ۳، ص ۱۳۸۹، قرآن ۵۳).

ج ۱، ص ۱۹۲، سطر ۱۲:

م: «دعا کرد: یا رب، کین این مسلمانان ازین ظالم بازرهان و هر مؤمنی که در ماند، بحق من بر تو خدای دهد او را فرج فرست و جان من برمگیر تا این دشمنان را هلاک نکنی.»
 مصححان روی «دهد» شماره زده و در حاشیه آورده‌اند: «چنین است در اصل ظاهراً کلمه دهد زاید است.» نمونه‌هایی که از ترکیب «بر ... دادن» در همین متن و در متون معتبر گذشته در دست است، نشان می‌دهد که فعل «دهد» زاید نیست. در این آثار «بر ... دادن» به معنی سوگند دادن است. نمونه‌هایی از این شواهد عبارتند از:

«جوان بحق خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب بر وی داد، گاو باز آمد، گفت: ای جوان باز بجای مادر، آن ابلیس بود که مرا برده بود، چون تو بدان حق بر خدای دادی فریشته‌ای بیامد مرا از وی برهانید» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۶۹)؛

«رسول علیه السّلم دست به دعا برداشت و زاری می‌کرد و بحقها بر خدای می‌داد» (همان، ج ۱،

ص ۳۱۱)؛

«گفتند ... درماندیم کس بما راه نداد ما را جز خدای نرھاند، بیائید تا هر یکی سرّی بر خدای دهیم باشد که ما را فریاد رسد.» (همان، ج ۱، ص ۵۸۱)؛

«زن ... به نزدیک من آمد و به خدای بر من داد. گفتیم: نبوّد مگر آنکه شرط کردم.» (اسفراینی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲۹۹)؛ «بر زفان شیخ ما برفت که اگر کسی را ازین معنی خبری بوده باشد اینجا آید و به حقّ این وقت، بر خدای دهد، عجب نبود که خدای عزّ و جلّ آن به وی بازدهد.» (محمد بن منور میهنی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۴۳)؛

«جمله خلق بیرون شوند و دعا گویند و به حرمت آن جامه و شیخ، برحق، سبحانه و تعالی، دهند.» (همان، ۱۳۴).

ج ۱، ص ۴۷۸، سطر ۷:

م: «کردند [و گفتند] خدای را [عزّ و جلّ] **همبازان**»^{۱۱۴}

ت: کردند [و گفتند] خدای را [عزّ و جلّ] **هنبازان**...

کلمه همبازان به صورت همبازان صحیح است و در همین متن و متون دیگر فارسی به کار رفته است:

«بدرستی که ایشان آن روز درین عذاب همبازان باشند.» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲، ص ۹۲۸)؛
«بدرستی که آنانک بگرویدند، و آنانک جهود شدند... و آن کسها که همباز گفتند فای خدای، حقا که خدای جدا کند میان ایشان روز، یعنی حکم کند رستخیز» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۴۴)؛

«هر کس که این جمع را دوست دارد و بدانچ تواند ایشان را یاری دهد در فضل و ثواب ایشان همباز بود» (محمد بن منور، ج ۱، ص ۳۱۷)؛

شیرک: همبازان. (فرهنگنامه قرآن، ج ۲، ص ۸۹۰، قرآن ۹۴).

ج ۲، ص ۸۵۱، سطر ۱:

م: «و ازیشان کس بود که چشم می‌داشت [حرب دیگر را]. و **حذ** نکردند [عهد خدای را] بدل کردنی.»

ت: «و ازیشان کس بود که چشم می‌داشت [حرب دیگر را] و بدل نکردند [عهد خدای را] بدل کردنی.»^{۱۱۵}

صورت درست واژه «جُذ کردن» به معنی بدل کردن و عوض کردن است که در متون کهن نظایری دارد. یادآوری این نکته لازم است که «جذ کردن» به صورت «جد کردن» نیز در متون دیده شده است. می‌دانیم که در فارسی دری «ذ» گونه‌ای از «د» بوده که فقط بعد از مصوت ظاهر می‌شده است و یک سایشی پشت دندانی ضعیف بوده که تقریباً از مخرج «د» تلفظ می‌شده است (صادقی، ۱۳۵۷، ص ۱۲۶) و اکنون تعدادی از شواهد را در اینجا نقل می‌کنیم:

«در مرسان به ما جد کردنی» (ترجمه مقامات حریری، ص ۸۳)؛

«لاتبدیل لکلمات الله جد کردن نیست سخنان خدایرا و وعدهای او را» (میبدی، ۱۳۳۹، ج ۴، ص

۳۰۴، حاشیه، نسخه بدل «الف»):

«سلیمان] گفت: تخت [بلقیس] را [چنانکه هست] جُد کنید [از آن گونه که او شناخته است]» (همان، ج ۷، ص ۲۱۸)؛^{۱۱۶}

یکبار در کشف/الاسرار و عدة/الابرار در ترجمه تبدیل، «جدا کردن» آمده است که ظاهراً همان «جد کردن» است:

«لاتبدیل لخلق الله جدا کردن و بگردانیدن نیست دین خدایرا» (همان، ج ۷، ص ۴۴۳)؛

«آن بآن است که الله عز و جل نبوذ آنرا که بگرداند و جُد کند نیکویرا و نعمتی را که بآن نیکوئی کرد برقوم، تا آنکه ایشان آنرا جُد کردن و بگردانیدند بخویشتن خویش»^{۱۱۷} (بخشی از یک ترجمه و تفسیر کهن، ص ۳۴)؛

«جُد کردن نیست سخنان خدایرا»^{۱۱۸} (همان، ص ۱۲۸)؛ «جذ کردن» با تبدیل «ذ» به «ز» به صورت «جز کردن» در ترجمه و قصه‌های قرآن و کشف/الاسرار و عدة/الابرار به کار رفته است:

«بگو [یا محمد] فراگرفته‌اید بنزدیک خدای [عز و جل] پیمانی تا برخ نکند [یعنی خلاف نکند، جز نکنند] خدای [تعالی] پیمان خود»^{۱۱۹} (ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۱۴)؛

«نهاد الله را جز کردن نیایی»^{۱۲۰} (میبدی، ۱۳۳۹، ج ۸، ص ۷۹، حاشیه، نسخه «الف»)؛

«نیایی هرگز نهاد الله را جز کردن»^{۱۲۱} (همان، ج ۸، ص ۱۸۴)؛

«جز نگردانند سخن من»^{۱۲۲} (همان، ج ۹، ص ۲۸۶).

ج ۲، ص ۸۹۰، سطر ۱ و ۲:

م: «گویند آنها که گردن کشی کردند مر آنها را که سست گرفته بودند یا ما بگردانیدیم شما را از راه راست پس از آنکه بشما آمد؛ نیک شما بدکاران بودید»^{۱۲۳}

ت: گویند آنها که گردن کشی کردند مر آنها را که سست گرفته بودند یا ما بگردانیدیم شما را از راه راست پس از آنکه بشما آمد؛ بیک شما بدکاران بودید.

واژه «نیک» در برابر «بَل» قرار دارد. در تعدادی از ترجمه‌های قرآن «بَل» به «بیک» ترجمه شده؛ اما در بعضی دیگر علاوه بر «بیک» به نک، نکه، نه که، نه کی، نیک، نی که (که همه یکی هستند)

برگردانده شده است. در متن مورد بحث ما هر دو صورت «بیک» و «نیک» دیده می‌شود؛

بنابراین، نیک (= نی که = نه که) باید در ترجمه بَل در متن ابقا شود، اکنون، ترجمه همین آیه را در

ترجمه تفسیر طبری، ترجمه قرآن موزه پارس و کشف/الاسرار و عدة/الابرار می‌آوریم:

«گویند آنکسها که بزرگ منشی کردند مر آنانک ضعیف داشتگان بودند: ما بازداشتیم شما را از راه

راست بعد آنک بیامد بشما؟ نه که بودید گناه کاران» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۴۶۰)؛

«گویند آن کسها که بزرگی کرده باشند آنان را که سستان فرومایگان باشند، ما فزداشتیم شما را از

راه راست، از پس آنک آمده بود به شما. نک خود بودید شما کافران.» (ترجمه قرآن موزه پارس، ص

«گردن کشان گویند بیچاره گرفتگانرا» (نحن صددناکم عن الهدی) «باش ما بازگردانیدیم شما را از راست رفتن و بازداشتیم شما را از پیغام پذیرفتن؟» «بعد اذجاءکم» پس آنکه بشما آمد «بل کنتم مجرمین» نه که شما گناهکاران بودید، جرم شما را بود. (میبدی، ۱۳۳۹، ج ۸، ص ۱۳۷)؛

در ترجمه تفسیر طبری در ج ۱، ص ۱۰۳ بَلْ به نی که و در صفحه ۱۱۲ (حاشیه) به نک و در صص ۲۶۳ و ۲۶۵ و در ج ۲، ص ۴۱۸ و در ج ۳، صص ۵۵۲ (حاشیه)، ۶۷۳، ۷۱۰ و ۷۴۰ به نه که ترجمه شده است. در ضمن در ص ۵۵۲ (حاشیه) در نسخه بدل «نا» در برابر «بَلْ» «نکه» قرار دارد همچنین در فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، صص ۳۵۸، ۳۵۹ و ۳۶۰ معادل‌های متعددی برابر بَلْ آمده است که از جمله آنها نک، نکه، نه که، نه کی و نیک و نی که است.^{۱۳۴} گفتنی است که در موارد دیگری از ترجمه و قصه‌های قرآن کاربردهای مشابه دیده می‌شود (صص ۱۲۶۹ و ۱۳۳۲) که مصحح آنها را نیز به حاشیه منتقل کرده است. در صفحه ۱۰۴۷ این متن واژه «نیک» در ترجمه «ولکن» دیده می‌شود؛ در اینجا نیز واژه به حاشیه منتقل شده و به جای آن «بیک» قرار داده شده است: «من بشما می‌رسانم آنچه فرستاده‌اند مرا بدان نیک می‌بینم شما را گروهی که نادانی می‌کنید.»^{۱۳۵}

در فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، صص ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ در قرآن‌های شماره ۵۹، ۴۷، ۸۱ و ۱۰۸ ما صورت‌های نیک، نکه، نه که را در برابر واژه «ولکن» می‌بینم؛ بنابراین، تغییر متن به «بیک» لازم نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
۲. پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۳. سوره بقره (۲)، آیه ۷۱: فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادَ يَفْعَلُونَ.
۴. این واژه تحول دومی نیز داشته است که حذف n پس از مصوت بلند \bar{a} است. در این باره نگاه کنید به «دو تحول اولی در زبان فارسی»، مجلهٔ زبانشناسی، سال نوزدهم، شمارهٔ دوم، صص ۱-۹.
۵. مصحح متن را به «پژمردگی» تغییر داده است. گفتنی است که ضبط این کلمه با [b] درست است؛ دکتر محمد معین دربارهٔ کلمهٔ پژمردن و پژمردن در حاشیهٔ برهان قاطع می‌نویسد: «پژ ظاهراً اشتباه قدیمی است به جای پژ bīzh».
۶. در متن به صورت «توده کر[د]ه» آمده است.
۷. مصحح متن را به «مردگان» تغییر داده است.
۸. مصحح، متن را به «آوردند» تغییر داده است.
۹. مصحح کلمه را به صورت «می‌آور[د]ند» در متن آورده است.
۱۰. مصحح کلمه را به صورت «می‌آور[د]ند» در متن آورده است.
۱۱. مصحح کلمه را به صورت «آور[د]یت» در متن آورده است.
۱۲. مصحح متن را به «بازگدانند» تغییر داده است.
۱۳. بیجاره کردن به معنی مهیا و آماده کردن است.
۱۴. در فرهنگنامهٔ قرآنی، متن به صورت «گشاده کر[د]ان» آمده است.
۱۵. مصحح به صورت «ناپیدا کر[د]ان» در متن آورده است.
۱۶. مصحح «نگرند را به حاشیه برده است و به جایش «نگردند» قرار داده است.
۱۷. مصحح متن را به «فردا» تغییر داده است.
۱۸. در فرهنگنامهٔ قرآنی به صورت «گر[د]بندگاه» آمده است.
۱۹. مصححان این دو متن، «هرو» را به «هر دو» تغییر داده‌اند.
۲۰. سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۳: ... فَبَعَثَ اللَّهُ الْبَنِينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ ...
۲۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۷: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ.
۲۲. مامی این موارد را مصحح در حاشیه جای داده و ضبط با صامت h را برگزیده است.
۲۳. سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۴: فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ. شمارهٔ این آیه در کتاب ترجمه و قصه‌های قرآن ۲۳۳ است.
۲۴. سوره هود (۱۱)، آیه ۹۵: كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا. مصحح در متن به صورت «خو[د]» آورده است.
۲۵. سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۶: ... تَفَرَّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً ...
۲۶. مصحح در متن «هزار[ر]» آورده است.
۲۷. مصحح در متن «هزار[ر]» آورده است.
۲۸. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۰: لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْفًا مُضَاعَفَةً ...
۲۹. مصحح متن را به شکل «بخوار[د]یم» آورده است.
۳۰. در متن به صورت «خوار[د]نی» آمده است.
۳۱. در متن به صورت «خوار[د]» آمده است.
۳۲. مصحح به صورت «بخوار[د]ند» آورده است.
۳۳. سوره نساء (۴)، آیه ۱۰۸: ... إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ ... شمارهٔ این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۰۷ است.
۳۴. تذکر این نکته لازم است که گروه nd در ابتدا به nn و سپس به n تبدیل می‌شود.

۳۵. سوره نساء (۴)، آیه ۱۰۹: ... مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا. شماره آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۰۸ است.
۳۶. سوره مائده (۵)، آیه ۲: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْلَوْا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ... .
۳۷. مصحح متن را به «سپهرها» تغییر داده است.
۳۸. تلفظ پهلوی آن mihrbOan است. (مکنزی، ۱۳۸۳، ۳۰۹).
۳۹. سوره انعام (۶)، آیه ۱: ... جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ... .
۴۰. مصحح متن را تغییر داده است.
۴۱. مصحح متن را تغییر داده است.
۴۲. مصحح این سه مورد را در متن بدون تغییر باقی گذاشته است.
۴۳. این کلمه صورتهای دیگری نیز دارد که ما در بالا فقط صورتهایی را ذکر کردیم که در آن (an) پایانی کلمه حذف شده است.
۴۴. در متن: دستاورنج.
۴۵. سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۹۷: وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ.
۴۶. مصحح متن را تغییر داده است.
۴۷. مصحح متن را تغییر داده است.
۴۸. مصحح واژه را در متن بی‌تغییر باقی گذاشته است.
۴۹. «گفت مریم: کمن واداشت خواهم بخدای از تو اگر هستی تو پرهیزکار».
۵۰. در جلد ۱۱ تفسیر ابوالفتوح در صفحات ۷۲ (ح)، ۱۰۶، ۱۵۷ (ح)، ۲۴۸ (ح) و ۲۷۹ نیز این واژه دیده می‌شود.
۵۱. سوره نساء (۴)، آیه ۱۱: فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثَلَاثًا مَاتَرَكَ.
۵۲. سوره نساء (۴)، آیه ۱۷۲: ... مَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ... شماره آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۷۱ است.
۵۳. مصحح متن را به «نبراند» تغییر داده است.
۵۴. مصحح متن را به «بزرگ وارتر» تغییر داده است.
۵۵. سوره انعام (۶)، آیه ۲۵: جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ.
۵۶. در این باره نگاه کنید به «یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت «ر» به بعضی از کلمات»، زبان‌شناسی، سال بیستیم، شماره اول، ص ۱-۱۶).
۵۷. این کلمه در متن دستورالخوان و مهذب الاسماء «ستره» معنی شده است که همان «استره» است.
۵۸. سر در این جا به معنی «رئیس و فرمان ده» است.
۵۹. در ترجمه المنجد ذیل فرض آمده است: قَوْمٌ فَوْضَى: گروه برابر که بزرگتر نداشته باشند یا گروه پراکنده یا گروه در هم آمیخته.
۶۰. در اینجا [I] از حرف اضافه «در» حذف شده است که نمونه‌های این حذف در تفسیر ابوالفتوح و تفسیر شتقشی دیده می‌شود. در متن اساس سوراآبادی این جمله این گونه است: «ایشان را بود مؤذگان در در مرگ و فی الآخره: در گور که او را گویند نم نومه العروس.»
۶۱. در اینجا [I] از حرف اضافه «در» حذف شده است که نمونه‌های این حذف در تفسیر ابوالفتوح و تفسیر شتقشی دیده می‌شود. در متن اساس سوراآبادی این جمله این گونه است: «ایشان را بود مؤذگان در دم مرگ و فی الآخره در گور که او را گویند نم نومه العروس.»
۶۲. مصحح متن را به «در» تغییر داده است.
۶۳. سوره مریم (۱۹). آیه ۴۸: وَأَعْتَرُ لَكُمْ وَآتَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ.
۶۴. سوره یوسف (۱۲). آیه ۲۶: إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتُ.
۶۵. سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۷: فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا.
۶۶. مصحح متن را به «بازنگرید» تغییر داده است.

۶۷. سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۵۳: فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا.
۶۸. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۷: وَإِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهًا فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ.
۶۹. در متن آمده است: بَرِّف در شد. ودر حاشیه در نسخه بدلهای «م» و «ل»: ژرف در شد و در نسخه بدل «ذ»: ژرف شد، آمده است.
۷۰. در متن نسخهٔ اساس: هاگردیدی، نسخه بدل های «أط»، «أب»، «أز»: فراگردیدی.
۷۱. مصحح متن را به «نگیرند» تغییر داده است.
۷۲. مصحح متن را به «برآماید» تغییر داده است.
۷۳. سوره آل عمران (۳)، آیه ۵۵: ... رَافِعَكَ إِلَىٰ ...
۷۴. در تمامی این متون متن به صورت «[]» آورده شده است.
۷۵. سوره آل عمران (۳)، آیه ۷۲: وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ...
۷۶. سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۷: ... تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ ...
۷۷. سوره انفال (۸)، آیه ۶۵: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خَرَّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ.
۷۸. سوره شعراء (۲۶)، آیه ۱۱۸: فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.
۷۹. سوره بقره (۲)، آیه ۲۲۱: وَلَا تَتَّخِذُوا الْمُشْرِكَاتِ.
۸۰. سوره نحل (۱۶)، آیه ۳۵: وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا (مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ).
۸۱. صحیح در متن «فر[و] آمده» آورده است.
۸۲. سوره مؤمن (۴۰)، آیه ۴۷: ... قَيِّقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا...
۸۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۶۴: ... وَ الْفُلْكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ...
۸۴. مصحح متن را به «ناشناسنده» تغییر داده است.
۸۵. سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹: يُجْعِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ. مصحح متن را به «تا» تغییر داده است.
- «لشکر اسلام راه نمی‌یافتند برخندق یا علی رضی الله عنه در خیبر را برکنند» (همان ، ج ۲، ص ۱۰۷۶، حاشیه، نسخه بدل «ب»)، «یا ناسپاس باشند بدان نعمتی که داده باشیم ایشانرا» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۸۷۱):
- «این مقدار پسندست یا آیت فرو گذاشته نباید.» (نسخه عکسی ترجمه‌ی تفسیر طبری که به شماره ۶۲۳۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و محفوظ است. این جمله مطابق صفحه ۱۵۲۸ جلد ششم متن چاپی مرحوم یغمایی است):
۸۶. سوره نحل (۱۶)، آیه ۵۵: لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ.
۸۷. مرحوم یغمایی متن را به «تا» بدل کرده بدون آن که در حاشیه متذکر اصل شود.
۸۸. سوره حشر (۵۹)، آیه ۷، ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَيْنِ السَّبِيلِ كَى لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ. مرحوم یغمایی متن را به «تا» بدل کرده و در حاشیه متذکر آن نشده است.
۸۹. متن اساس تفسیر سورابادی چنین است: «گفته‌اند یَحْذَرُ حذر کنندا به معنی امراست؛ و گفته‌اند معناه حذر می‌کردند تا آخر بود بر ایشان آنچه از آن می‌ترسیدند و حذر می‌کردند.» (سورابادی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۹۵۶-۹۵۷).
۹۰. نسخهٔ متن تفسیر نسفی این گونه است: «زمان ده کافران را اندکی تا بینی که چه کنم با هر یکی.» (نسفی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۱۵۳).
۹۱. سوره فاطر (۳۵)، آیه ۴۰: أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ.
۹۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰: إِلَّا أَنْ تَكُونُوا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونُوا مِنَ الْخَالِدِينَ. شمارهٔ این آیه در کتاب ۱۹ است.
۹۳. سوره محمد (۴۷)، آیه ۴: فَشَدُّوا الْوَتَاقَ فَلَمَّا مَنَّ بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءٌ. مصحح متن را به «یا» تغییر داده است. ترجمهٔ این بخش از آیه در تفسیر ابوالفتح چنین آمده است: «استوار کنی بند را یا مت نهی پس از آن و یا فدا کنی» (ابوالفتح رازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۲۸۸).
۹۴. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۵۴: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَسْأَ يَرْحَمَكُمْ أَوْ أَنْ يَشَأَ يُعَذِّبَكُمْ.

۹۵. سوره شوری (۴۲) آیه ۳۴: أَوْ يُوبَقِّهِنَّ بِمَا كَسَبْنَ وَأَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ. مرحوم یغمایی متن را به «یا» تغییر داده بدون آنکه متذکر اصل شود.
۹۶. سوره یونس (۱۰)، آیه ۴۶: وَإِنَّمَا نُرِيكُم بِغَضِّ الذِّى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتُوفِّيَنَّكَ فَاَلَيْنا مَرْجِعُهُمْ.
۹۷. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۹: یا ایها الذین آمنوا...
۹۸. در این صفحه در اصل «ازبیسما» آمده است که مصحح آن را به شکل «ازبیشما» در متن آورده است.
۹۹. سوره نساء (۴)، آیه ۵: وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ... .
۱۰۰. برای روشن تر شدن معنی «قیاماً» در این آیه معنی این واژه را در همین آیه از چند ترجمه و فرهنگ واژه‌های قرآن به دست می‌دهیم: بیای کرده (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۸۹):
- قوامی (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۲۳۳):
- قیاماً: راستیء کار، وقیل پایدارنده مرعاش شما را. (لسان‌التنزیل، ص ۱۹۱):
- قیاماً: یعنی قوام زندگانی (ترجمه/الاعاجم، ص ۲۰۸).
۱۰۱. زیش به معنی زیستن و زندگی است (سخن، ذیل زیش).
۱۰۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۶: ... تَبْتَؤُنَهَا عِوَجًا ... شماره آیه در کتاب ترجمه و قصه‌های قرآن ۸۵ است.
۱۰۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۸: فَإِذَا أَقْسَمْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ.
۱۰۴. سوره بقره (۲)، آیه ۶۹: إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوُثٌهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ.
۱۰۵. درباره واژه «عبد» در تفسیر ابوالفتوح آمده است: «عامه قراء خواندند بفتح با وodal... و وجهی دگر گفتند: قراءت او را حمل کنند بر آن که این لفظ جمع جمع باشد، يقال: عباد و عبُد، كما يقال: ثمار و ثمر، انکه استثقال کرد و ضمّه را بر هم عین را مفتوح بکرد، و أعشش خواند: عبُد الطاغوت در شاد و معنی جمع باشد» (ابوالفتوح رازی، ج ۷، صص ۴۵-۴۶).
۱۰۶. مصحح متن را به «ناگروندگان» تغییر داده است.
۱۰۷. سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۷: ... قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَيَنْصِفُ مَا فَرَضْتُمْ... .
۱۰۸. ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۱، ص ۱۲۶.
۱۰۹. همان، ص ۱۳۱.
۱۱۰. همان، ج ۲، ص ۸۵۳.
۱۱۱. همان، ص ۸۵۵.
۱۱۲. همان، ص ۱۲۲۰.
۱۱۳. سوره نساء (۴)، آیه ۱۴۳: مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ ... شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۴۲ است.
۱۱۴. این نکته شایان ذکر است که «مُذَبِّذِينَ» جمع است و «گرده» مفرد، با نگاهی به بعضی ترجمه‌ها درمی‌یابیم که ترجمه جمع به مفرد نظایر دیگری نیز دارد که در برخی قرآنها مترجم دیده می‌شود. از جمله نمونه‌هایی که علاوه بر ترجمه جمع دارای ترجمه مفرد نیز هستند؛ چند مثال زیر است: عالمین: دانا (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۹۹۸، قرآن ۶۲):
- فاعلون: گزارنده ۳۹ (همان، ج ۳، ص ۱۰۹۰، قرآن ۳۹):
- مؤمنات: گروهی ۲۷، گروهی (همان، ج ۳، ص ۱۲۸۸، قرآن‌های ۲۷ و ۱۱۴):
- مُسَوِّمِينَ: نشان بر کرده ۳۴، نشان کرده ۴۱ ... نشان کرده شده ۱۳۶ (همان، ج ۳، ص ۱۳۶۷، قرآن‌های شماره ۳۴، ۴۱، ۱۳۶)
۱۱۵. سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۶: جَعَلُوا اللهُ شُرَكَاءَ ... شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۸ است.
۱۱۶. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳: وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.
۱۱۷. سوره نحل (۲۷)، آیه ۴۱: قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا.
۱۱۸. سوره انفال (۸)، آیه ۵۳: ذَلِكَ بَانَ اللهُ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا يَأْتُسُّهُمْ.
۱۱۹. سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۴: لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللهِ.

۱۲۰. سوره بقره (۲)، آیه ۸۰: قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ.
۱۲۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۶۲: وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.
۱۲۲. سوره فاطر (۳۵)، آیه ۴۳: فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.
۱۲۳. سوره ق (۵۰)، آیه ۲۹: مَا يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَىَّ.
۱۲۴. سوره سبأ (۳۴)، آیه ۳۲: قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوهُمُ أَنْحَنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ.
- شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۳۳ می‌باشد.
۱۲۵. یادآوری این نکته ضروری است که «نه» و «که» در پهلوی «nē» و «kē» است (مکنزی، ۱۳۸۳، صص ۳۱۶ و ۲۸۹).
۱۲۶. سوره احقاف (۴۶)، آیه ۲۳: أُولَئِكَ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ. شماره این آیه در ترجمه و قصه‌های قرآن ۲۲ است.
- * متأسفانه در اصل متن چاپ شده در مجله کتاب ماه ادبیات، شماره و تعداد پی‌نوشت‌ها مغشوش است.

منابع و مأخذ

۱. آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، *زبان پهلوی* (ادبیات و دستور آن)، چاپ چهارم، تهران، معین، ۱۳۸۲.
۲. ابوالقاسمی، محسن، *دستور تاریخی زبان فارسی*، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۷۵.
۳. ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم، *دستور اللغة المسمی بالخلاص*، به تصحیح رضا هادیزاده، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۴. ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم، *المرقاة*، به تصحیح سیدجعفر سجادی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶.
۵. اسفرائینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد، *تاج التراجیم فی تفسیر القرآن للاعاجم*، به اهتمام نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی (با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب)، ج ۱، ۱۳۷۵؛ ج ۲، ۱۳۷۵؛ ج ۳، ۱۳۷۴.
۶. اشرفی خوانساری، مرتضی، *گویش خوانساری*، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۷. اقتداری لارستانی، احمد، *لارستان کهن و فرهنگ لارستانی*، چاپ دوم، تهران، انتشارات جهان معاصر، ۱۳۷۱.
۸. المتحد المروزی، محمد بن منصور، *الدرر فی الترجمان*، به تصحیح محمدسرور مولایی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۹. انوری، حسن، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
۱۰. ایزدیناه، حمید، *فرهنگ گری*، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱.
۱۱. ایزدیناه، حمید، *فرهنگ لکی*، چاپ اول، چاپخانه گیلان، موسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
۱۲. باقری، مه‌ری، *مقدمات زبان‌شناسی*، چاپ ششم، تهران، قطره، ۱۳۸۲.
۱۳. البخارائی، محمد بن محمد بن نصر، *المستخلص یا جواهر القرآن*، به اهتمام مهدی درخشان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
۱۴. *بخشی از تفسیری کهن به پارسی*، به تصحیح سیدمرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، چاپ اول، تهران، نشر قبله (با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب)، ۱۳۷۵.
۱۵. *برگردانی کهن از قرآن کریم*، به کوشش علی رواقی، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
۱۶. بهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد المقرئ، *تاج المصادر*، به تصحیح هادی عالم‌زاده، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۱۷. *تراج الاعاجم*، به کوشش مسعود قاسمی و محمود مدبری، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶.
۱۸. *ترجمه تفسیر طبری*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴.
۱۹. *ترجمه تفسیر طبری*، (نسخه عکسی به شماره ۶۲۳۱)، محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۲۰. *ترجمه تفسیر طبری*، (نسخه عکسی به شماره ۶۲۳۲)، محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۲۱. *ترجمه قرآن موزه پارس*، به کوشش علی رواقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵).
۲۲. *ترجمه قرآن* (نسخه مورخ ۵۵۶ هجری)، به کوشش محمدجعفر یاحقی، چاپ نخست، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴.
۲۳. *ترجمه و قصه‌های قرآن*، به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
۲۴. *تفسیر شتقی*، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵).
۲۵. *تفسیر قرآن پاک*، به کوشش علی رواقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۲۶. *تفسیر قرآن مجید*، به اهتمام جلال متینی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۲۷. *تفسیری بر عسری از قرآن مجید*، به تصحیح جلال متینی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۲۸. نفیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمد، *قانون ادب*، به اهتمام غلامرضا طاهر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ۱۳۵۰؛ ج ۳، ۱۳۵۱.

۲۹. چند برگ تفسیر قرآن عظیم، به کوشش مایل هروی، کابل، سلسله نشرات ریاست کتابخانه‌های عامه افغانستان، ۱۳۵۱.
۳۰. حاج‌پور، حمید، *زبان تالسی (گویش خوشایر)*، چاپ دوم، رشت، گیلکان، ۱۳۸۳.
۳۱. حسن دوست، محمد، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
۳۲. حق‌شناس، علی محمد، *آواشناسی (فونتیکی)*، چاپ ششم، تهران، آگاه، ۱۳۷۸.
۳۳. خلف تبریزی، محمدحسین، *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۳۴. دهار، قاضی خان بدرمحمد، *دستورالخوان*، به تصحیح سعید نجفی اسداللهی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۳۵. دهخدا، علی اکبر (و دیگران)، *لغت‌نامه*، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۳۶. رازی، ابوالفتح، *روض‌الجنان و روح‌البحران فی تفسیر القرآن*، به کوشش محمدجعفر یاحقی و دکتر محمدمهدی ناصح، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ج ۲، ۱۳۷۸؛ ج ۵، ۱۳۸۱؛ ج ۷، ۱۳۷۵؛ ج ۸، ۱۳۷۶؛ ج ۱۰، ۱۳۸۱؛ ج ۱۱، ۱۳۷۸؛ ج ۱۲، ۱۳۸۱؛ ج ۱۳، ۱۳۸۱؛ ج ۱۴، ۱۳۷۸؛ ج ۱۶، ۱۳۷۸؛ ج ۱۷، ۱۳۸۱؛ ج ۱۸، ۱۳۷۵؛ ج ۲۰، ۱۳۷۵.
۳۷. راستار گویوا، و. س، *دستور زبان فارسی میانه*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
۳۸. رجایی بخارایی، احمدعلی، *لهجه بخارایی*، چاپ دوم، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵.
۳۹. رواقی، علی، *ساختمانی از فعل ماضی*. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال شانزدهم، شماره چهارم، ۱۳۴۸، ۳۸۱ - ۳۹۳.
۴۰. الزنجی السجزی، محمود بن عمر، *مهذب الاسماء فی مرتب الحروف و الأشیاء*، به تصحیح محمدحسین مصطفوی، تهران، علمی و فرهنگی.
۴۱. ستوده، منوچهر، *فرهنگ گیلکی*، تهران، نشریه انجمن ایرانشناسی، ۱۳۳۲.
۴۲. سرلک، رضا، *واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ*، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۱.
۴۳. سوراآبادی، ابوبکر عتیق، *تفسیر سوراآبادی*، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱.
۴۴. صادقی، علی‌اشرف، *تکوین زبان فارسی*، تهران، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷.
۴۵. _____، *فارسی قمی*، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات باورداران، ۱۳۸۰.
۴۶. _____، *مسائل تاریخی زبان فارسی*، تهران، سخن، ۱۳۸۰.
۴۷. _____، *دو تحول آوایی در زبان فارسی (حذف و اضافه شدن صامت «ن» بعد از مصوت‌های بلند)*، زبانشناسی، سال نوزدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، ص ۱ - ۹.
۴۸. _____، *یک تحول آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت «ر» به بعضی از کلمات*، زبانشناسی، سال بیستم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ص ۱ - ۱۶.
۴۹. _____، *نکاتی در باب ترجمه تفسیر طبری مصحح مرحوم یغمایی*، ارج‌نامه حبیب یغمایی، تدوین سیدعلی آل داود، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۵.
۵۰. طوسی، ابن‌جعفر محمد بن الحسن بن علی، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
۵۱. عثمانی، ابوعلی حسن بن احمد، *ترجمه رساله تفسیری*، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
۵۲. فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی شماره ۴، به کوشش دکتر احمدعلی رجایی بخارایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۵۳. *فرهنگ‌نامه قرآنی*، تدوین گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی (با نظارت محمد جعفر یاحقی)، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۵۴. *قرآن قدس*، به اهتمام علی رواقی، نخستین چاپ، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴.
۵۵. *قرآن مجید*، ترجمه عبدالمحمد، آیتی، چاپ پنجم، تهران، سروش، ۱۳۷۹.